

« نامه ماهانه ادبی ، علمی ، تاریخی ، اجتماعی »

شماره - هفتم

مهر ماه ۱۳۳۶

# اکنون از ما

دوره - سی و ششم

شماره - ۷

تأسیس بهمن ماه - ۱۳۹۸ شمسی

( مؤسس : استاد سخن : مرحوم وحید دستگردی )

( صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحیدزاده دستگردی - نسیم )

## نخوت و خود بینی!

نکوهیده ترین صفتی است که غالباً در افرادی که عاری از فضایل و کمالات انسانی میباشند آشکار و هویدا میگردد . در میان تمام معایب و نقائصی که از جهات اخلاقی و تربیتی با راه و روش يك انسان وارسته و پای بند اصول مردمی همواره منافات و مغایرت داشته بتصدیق معلمان اخلاق کبر و غرور از لحاظ نتایج حاصله مذموم ترین و نحوس ترین آنها بشمار میرود .

با کمی توجه و دقت آشکار میگردد که از آغاز پیدایش انسانی بر روی این کره خاکی تمام ستیز گها ، دسته بندیها ، بدبینی ها ، ویرانیها ، ستمگریها و کشتارهای هراس انگیز ثمره جانفرسای این صفت ناپسندیده بوده و هر گاه بشریت با این خوی حیوانی آشنائی نداشت لاجرم دنیا همچون بهشت برینی بود که نوع انسانی بدون بغض و کینه با فراغت بال و آسایش خیال بزندگان خود در آن ادامه میداد .

هرچه پایه‌های تعلیم و تربیت و فرهنگ ملتی سست‌تر و جنبه‌های اخلاقی آن ضعیف‌تر باشد بدون تردید حس غرور و نخوت که زائیده جهالت و نادانی است در میان افراد آن بیشتر مشاهده گردیده و پیروی از همین روش ناپسند و نافرجام است که موجب پریشانیها و ناکامیها شده و مانع از آن میگردد که روزگار پریشان و آشفته آن سروسامانی بخود گیرد .

اصولا مرد دانشور و خرد پیشه هیچگاه کرد خودپسندی و خودنمایی نمیکرد و هرگاه جزاین باشد جاهل و نادان است زیرا که نتیجه علم و دانش وارستگی و خدمت بخلق و پرهیز از خودستائی و خون خواهی میباشد .

دعوی ممکن که برترم از دیگران بعلم

چون کبر کردی از همه دونان فرو تری

بار درخت علم ندانم بجز عمل

با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری

علم آدمیت است و جوانمردی و ادب

ورنه ددی بصورت انسان مصوری

غرض از کسب دانش و معرفت وصول به کمالات انسانی و ارتقاء بدرجات روحانی میباشد و این میسر نگردد جز از طریق تزکیه نفس که متضمن پندار نیک و کردار پسندیده و خدمت بنوع خواهد بود .

شاید هیچ يك از متفکران جهان مسئله نوع دوستی و خدمت بخلق را چون شیخ شیراز بدین پایه و مایه که درحقیقت احتراز و پرهیز از کبر و خودپسندی است بیان نکرده باشند .

که در آفرینش زبک گوهرند

بنی آدم اعضای یکدیگرند

چو عضوی بدرد آورد روزگار      دگر اعضا را نماند قرار  
 تو کز محنت دیگران بیغمی      نشاید که نامت نهند آدمی

هیچ يك از مكاتب فلسفی و اخلاقی جهان بتصدیق محققان عالم در حد مكتب تصوف و عرفان ایران نظاماً و نثرأً روش مذبحخانه نخوت و غرور را نكوهش نكرده و این سیرت نابخردانه را مورد تقبیح و سرزنش قرار نداده است .

ذوق و نبوغی که در پی‌ریزی این کاخ رفیع فضیلت و اخلاق بکار رفته و جامعه بشری را بحمیت و از خود گذشتگی و فرزاندگی راهنمائی و دعوت نموده بسی ارجمند و خود دلیل عظمت فکر و وسعت دانش و مبین آزادمنشی روح ایرانی بوده است .

این گنجینه‌های فضل و خرد و هنر و اخلاق باید مورد استفاضه و بهره‌مندی همگان از وضع و شریف ، عالم و جاهل ، خرد و بزرگ بویژه دانش پژوهان و دانشجویان واقع گردد و با بکار بستن دقایق و نکات فروغمند آنها خویشتن را از هر گونه آلودگیها و تیرگیهای اخلاقی مبری و منزله سازند .

با پیروی از این دستورات اخلاقی و فضائل انسانی است که جامعه ایرانی راه سلامت و سعادت پیموده باعلی مدارج دانش و اخلاق رسیده شکوه و عظمت دیرین را باز خواهد یافت . همان شکوه و عظمتی که در طی قرون متمادی در شرق و غرب جهان پرچم دار پندار نیک و گفتار نیک بوده و در پرتو ایمان باین اصول اخلاقی پایه‌های قدرت و فرمانروائی خویش را سالیان دراز بر قسمت معظمی از عالم استوار و محکم ساخت .

## عبدالرفیع - حقیقت (رفیع)

## نهضت‌های ملی ایران

(۲۹)

دو ماه پس از انتصاب طاهر ذوالیمینین سردار بزرگ ایرانی و فاتح بغداد به حکومت خراسان مأمون حکومت جزیره شام و مصر و مغرب را نیز به عبدالله فرزند طاهر تفویض داشت و از او خواست که یاغیان نواحی مذکور را سرکوبی نماید . عبدالله بن طاهر پس از ورود به رقه با نصر بن شیبث نصری یاغی در کیسوم و توابع آن از ناحیه جزیره نبرد کرد و به دیگر یاغیان در نواحی جزیره و شامات نامه نوشت و افرادی را بعنوان میانجی نزد آنان فرستاد ، پس همگی بوی نوشتند و از وی خواستند که برای ایشان امان نامه بنویسد و اوهم پیشنهاد آنان را پذیرفت و نسبت به انجام تقاضای آنان اقدام کرد و در اثر تدبیر شایسته او در اندک مدت نواحی مذکور آرام شد .

با این ترتیب عبدالله فرزند طاهر شایستگی خود را به ثبوت رسانید و رضایت خاطر مأمون را بیش از پیش جلب کرد .

## حکومت طاهریان

با انتصاب طاهر ذوالیمینین سردار بزرگ ایرانی به حکومت مشرق ایران آرزوی دیرین ایرانیان در تحصیل استقلال برای اولین بار تا درجه‌ای به حصول نزدیک شد و با تأسیس سلسله طاهریان در مشرق ایران نخستین ضربت بر امپراطوری عرب وارد آمد و در قسمتی از خاک ایران امیرانی از يك خاندان ایرانی یکی پس از دیگری حکومت کردند که فقط در ظاهر امر از خلیفه اطاعت نمودند .

### سیاست طاهریان

طاهریان با اینکه خود را منسوب به اعراب خزاعه و خزیمه می‌شمرند از وقتی که بخراسان آمدند برای حفظ موقعیت خود و تأمین استقلال بیشتر سعی کردند خود را ایرانی خالص جلوه دهند و قلوب مردم را متوجه خود سازند بهمین جهت علی‌رغم اکثریت قریب با اتفاق فرمانروایان عرب و ایرانی باعامه مردم به‌ویژه با کشاورزان راه رفق و مدارا پیش گرفتند و سعی کردند در حوزه فرمانروائی آنها انقلاب و طغیانی روی ندهد زیرا بخوبی میدانستند وضع آنها با کار شکنی‌ها و تحریکات مخالفان در بغداد چندان خوب نیست پایتخت طاهریان نیشابور و قلمرو حکومت آنان از کنار دریای خزر تا سیستان و افغانستان شرقی گسترده بود ، این سلسله قریب نیم قرن (۲۰۵-۲۵۹ هجری) در مشرق ایران حکمرانی کردند .

#### ورود طاهر ذوالیمینین به خراسان و نگرانی مأمون از او

خبر حرکت طاهر ذوالیمینین سردار بزرگ و محبوب ایرانی بسوی خراسان با در دست داشتن فرمان حکومت مشرق ایران مایه مسرت و شادی عموم مردم ایران بخصوص خراسانیان گردید .

سرا انجام طاهر ضمن استقبال بی‌سابقه و قابل توجه مردم به خراسان رسید و به فرمانروائی پرداخت .

مأمون از بدو انتصاب طاهر ذوالیمینین بحکومت مشرق ایران باطناً نگران بود بهمین جهت همواره بوسیله مأموران مخفی خود طاهر و اطرافیان او را سخت تحت مراقبت داشت و طاهر نیز آگاهانه مراقب اوضاع بود .

ابوجعفر بغدادی گوید : هنگامی که طاهر بن الحسین از مأمون خلیفه منقبض شد همواره از مأمون بیمناک بود ، مأمون غلامی را به نیکوتر وجهی به ادب و فرهنگ

پرورش داد و به فنون علم و دانش آشنا ساخت او را به رسم بخشایش نزد طاهر فرستاد و از طرائف عراق مصحوب آن غلام جهت طاهر روانه ساخت و ضمن دستورهائی که بدان غلام داده بود یکی این بود که طاهر را مسموم کند و سمی هم که در ساعت کشنده بود به غلام سپرد و به اموال فراوان نیز غلام را نوید داد.

چون غلام به خراسان رسید و هدایا را تسلیم طاهر کرد طاهر هدایا را پذیرفته و غلام را در سرایی شایسته فرود آورد و آنچه مورد نیاز یک تن مسافر است در آن سرای جهت غلام فراهم داشت و چند ماهی او را بحال خود در آن سرای گذاشت «چون غلام از اقامت بی فایده خود در آن خانه به ستوه آمد نامه‌ای بدین مضمون به طاهر نوشت که (سرور من اگر مرا پذیرفته‌ای بدانچه در خور پذیرفتن است با من همان کن و در غیر اینصورت مرا نزد خلیفه بازگردان)

طاهر غلام را نزد خود خواند «آنکاه غلام را گفت امیرالمؤمنین جز تو کس را فرستد او را خواهیم پذیرفت و از پذیرفتن تو معذوریم» و اینک ترا نزد امیرالمؤمنین کسبیل میداریم پاسخی دیگر در ازاء الطاف خلیفه ندارم جز آنکه حال و کیفیت زندگانی مرا بدان طریق که مشاهده میکنی به عرض امیرالمؤمنین باسلام فروان برسانی و تقدیم داری «چون غلام به درگاه خلیفه رسید و سرگذشت خود را بسمع او رساند و آن حالت را شرح داد خلیفه گفت زبان از ذکر نام طاهر باز دارید و از نیک و بد او هیچگونه سخن نرانید و خود نیز تا هنگامی که طاهر از دنیا رفت نام طاهر بر زبان نراند (۱)

### مرگ ناسم‌هانی و بی‌موقع طاهر ذوالیمینین

طاهر ذوالیمینین سردار با شهامت ایرانی که در اثر رشادت و بی‌باکی او در

جنگها مأمون برار یکه خلافت اسلامی تکیه زده بود همواره در فکر استقلال وطن بود تا اینکه با همکاری و نقشه ماهرانه احمد بن ابی خالد وزیر مأمون به حکومت خراسان رسید وی از بدو انتصاب فکر طغیان علیه حکومت تازیان و اعلام استقلال ایران را درس می‌پروراند و همانطور که دیدیم با هوشیاری زیاد مراقب اوضاع و منتظر فرصت بود تا اینکه در سال ۲۰۷ هجری بطور یکه نوشته‌اند در یک روز جمعه نام خلیفه را از خطبه انداخت و بر خلاف معمول گذشته برای امیر المؤمنین مسلمین وقت یعنی مأمون دعا نکرد و با این ترتیب «استقلال سیاسی مشرق ایران برای اولین بار از طرف فرزند رشید و باشهامت وطن یعنی طاهر خراسانی ملقب به ذوالیمینین اعلام گردید .

کلتوم بن ثابت متولی امر برید خراسان حکایت کند که : طاهر روز جمعه بر منبر شد « خطبه خواند و چون به ذکر خلیفه رسید از بردن نام او خودداری کرد این خبر فی الحال بوسیله برید به مأمون رسید ، بامداد روز شنبه طاهر را مرده یافتند «خبر مرگ طاهر نیز بلافاصله برای مأمون گزارش شد گویند خادمی که مأمون او را به همراهی طاهر فرستاده بود سمی در آبگامه تعبیه کرد و بطاهر خوراند و وی در اثر آن سم بمرد (۱) نوشته اند مأمون وقتی خبر یافت که طاهر ذوالیمینین نام او را در خراسان از خطبه انداخته و اعلام استقلال کرده است وزیر خود احمد بن ابی خالد را احضار نمود و گفت مرا به سه میلیون درهم که از طاهر گرفتی فروختی اکنون بسا توجه به ضمانتی که از وی نموده‌ای او را حاضر کن و احمد بن ابی خالد گفت من خودم نزد طاهر ذوالیمینین میروم و امر او را کفایت می‌کنم، مأمون اصرار داشت که احمد در همان لحظه برای احضار طاهر بخراسان عزیمت نماید .

و احمد بن خالد با رنج و مشقت بسیار مأمون را راضی کرد که شب را در دارالخلافه بسر برد و روز دیگر به خراسان رهسپار شود. در همین موقع نامه‌ای از طاهر به عنوان احمد بن ابی‌خالد رسید در این نامه طاهر از احمد خواسته بود تا محمد بن فرخ عمر کی را که طاهر از همه کس بیشتر او را دوست می‌داشت و به وی اعتماد داشت نزد وی فرستد. احمد بن ابی‌خالد به مأمون گفت ای امیرالمؤمنین محمد بن فرخ عمر کی همانچه را من باید انجام می‌دادم انجام دهد، پس چندین تیول به وی داده شد و مالی فراوان جایزه گرفت و رهسپار خراسان شد اما ماهی نزد طاهر نماند که در گذشت و گفته می‌شود که برادرزاده عمر کی اورازهر خورائیدو کشت (۱) بهر حال این ایرانی غیرتمند و باشهامت یعنی طاهر ذوالیمینین نیز با ترتیبی که گفته شد در ۴۸ سالگی جان خود را در راه آرمان مقدس استقلال ملی ایران از دست داد و فدای حق ناشناسی و جاه طلبی عباسیان بدنهاد گردید و دینی را که مأمون در راه بدست آوردن مسند خلافت به دو نفر راد مرد ایرانی یعنی فضل بن سهل (ذوالریاستین) و طاهر بن حسین ملقب به ذوالیمینین داشت با نابود کردن آنان ادا کرد.

برخی از مورخان نوشته‌اند که طاهر را بر اثر تپی که عارض او شده بود در بسترش مرده یافتند، برخی دیگر گفته‌اند که مرگ طاهر را سبب حادثه‌ای بود که بر پلکهای چشم او رسیده و در نتیجه همان حادثه عمرش بپایان رسید و مرد ولسی مسلم اینست که تمام این اقوال در اثر شایعاتی بوده است که از طرف خلیفه و عمال او برای عادی جلوه دادن مرگ طاهر گفته شده و شهادت طاهر خراسانی وطن پرست نام آور ایرانی آنهم در سنین جوانی فقط بر اثر دسیسه ناجوانمردانه مأمون خلیفه بد سپاس



عباسی که در پنهان داشتن اعمال بر خلاف انسانی خود مهارت خاصی داشت اتفاق افتاده است و برای تائید این مطلب و راضی نگه داشتن ایرانیان طلحه فرزند طاهر را که فاقد هر گونه قدرت و تحرکی بود بجای پدر به حکومت خراسان منصوب نمود. و احمد بن ابی خالد و افشین خیزر بن کاوس اشروسی و عده‌ای از شاهزادگان را با سپاهی مجهز همراه آنان به خراسان فرستاد تا آن خطه را بطور کامل قبضه نمایند، طبق نوشته مورخان طاهر ذوالیمینین علاوه بر آنکه سرداری با شهامت و کاردان بود شاعری فاضل و ادیبی گرانقدر بشمار رفته است.

وی شاعران و نویسندگان زیادی را در خراسان گرد خویش جمع نموده و از آنان حمایت کرده است که نام بیشتر آنان در کتابها آمده از جمله کاتب وی حمزه بن عقیف کتابی بنام سیرت ذی‌الیمینین نوشته که ابن ندیم در کتاب الفهرست از آن نام برده است.

(ناتمام)

هر که عیب دگران پیش تو آورد و شمرد  
بی کمان عیب تو نزد دگران خواهد برد  
(سعدی)

استاد سخن : وحید دستگردی

## دوشرح حال بخط وانشای وحید دستگردی

تاکنون شرح حالهای مختلف و مشروحي از استاد شعر و ادب معاصر وحید دستگردی با تحقیقات و تنبیحات بقلم محققان و تذکره نویسان و دوستان آن مرحوم نگاشته شده که در حرائد و مجلات ایران و خارج بچاپ رسیده است . بعضی از این شرح حالها نیز موضوع رساله‌های دوره‌های لیسانس و دکترای دانشجویان و داوطلبان رشته‌های ادبیات بوده که مهمترین آنها در آینده نزدیک چاپ و در مقدمه کلیات دیوان استاد قرار خواهد گرفت . ما همواره کوشا بوده‌ایم از هر کجا و هر منبعی مطالب و اطلاعات جدیدی بدست آوریم بوسیله ارمغان در دسترس دانش پژوهان قرار بدهیم . اینک بچاپ دوشرح حالیکه بخط وانشای استاد بزرگ تحریر یافته و چندی قبل در مجلات وحید و یغما بطبع رسیده مبادرت می‌گردد .

### شرح حال وحید دستگردی بقلم خودش

شرح حال وحید دستگردی سلمه الله تعالی که از خط خودش که در منزل جناب آقای سید جناب دام فیضه نوشته نقل شده . (معلم حبیب آبادی) .  
 نام من حسن ابن مرحوم قاسم از اهل قریه دستگرد خیارچی یک فرسنگی اصفهان تولد ۱۲۹۸ هجری است و تاکنون که حین تحریر است چهل و هفت از مراحل زندگانی را طی کرده‌ام . تحصیلات ابتدائی در دستگرد بوده در مکتب‌های طرز قدیم .  
 استاد اولم پیره زنی بود سکینه نام بعد از آن در پیش ملای بزرگ ده حاج ملا غلامحسین بتحصیل پرداختم تا دوازده سال - پس از آن دو سه سال هم بزراعت مشغول بودم و در سن پانزده سالگی باصفهان آمده در مدرسه میرزا حسین مشغول تحصیل

شدم. ادبیات مخصوصاً مطول و حاشیه و مغنی اغلب از محضر درس آقای آ میرزا یحیای مدرس استفاده کردم و در تحصیل حکمت مدت ها در محضر مرحوم جهانگیر خان حاضر می شدم. در آغاز مشروطیت ایران بکلی درس و تحصیل را رها کرده از مدرسه خارج شدم. در آغاز جنگ بین الملل پس از آمدن روس باصفهان ناچار از اصفهان فراری شده مدتی در بختیاری متواری سپس به تهران رفتم و تا کنون در تهران اقامت دارم. اشعار بنده اگر مدون بشود قریب بیست و پنج هزار بیت مثنوی است و بعضی قطعات آن تا کنون در مجله ارمغان انتشار یافته است این اولین مرتبه ایست که اجمالاً شرح حال خود را حسب الامر مستطاب فاضل استاد آقای حاجی میر سید علی جناب دامت افاداته در خانه و محضر مبارک خودشان مینگارم. در اول کتاب سرگذشت اردشیر هم شرح حال خود را نظماً نگاشته ام و عنقریب ارسان حضور مبارکشان خواهم داشت از تألیفات حضرت معظم الیه استادیکی تاریخ اصفهان است که تا کنون احدی در مقام بر نیامده و امروز هم هیچکس جز وجود مقدس ایشان شایان انجام چنین خدمتی نیست از خداوند متعال توفیق کامل ایشان را در انجام این کتاب نفیس تاریخی که زنده کننده اصفهانست خواهانم. بتاریخ ۲۹ شهر صفر سنه ۱۳۴۵ هجری مطابق شهریور ۱۳۰۵ شمسی. وحید دستگردی.

(مجله وحید)

## وحید دستگردی

شرح حالی از حسن وحید دستگردی به انشاء و خط آن مرحوم در دفتر مجله یفما پیدا شده که در بیغ بود از میان برود، این است که بی هیچ تغییر و کاست و افزود درج می شود. تصور می رود مخاطب این نامه جناب پروفیسور دکتر محمد اسحاق هندی استاد معروف و مؤسس بزم ایران در کلکته، و مؤلف تذکره نفیس سخنوران ایران در عصر حاضر، باشند.

مجله یغما

دوست عزیز نخست پوزش می‌خواهم که فرستادن شرح حال بسبب بیماری دراز و نداشتن عکس یکسال بتأخیر افتاد. این نکته را هم نباید فراموش کرد که شما با عقیده پاک در طریق ترویج زبان و شعر فارسی سالک و مجذوب هستید ولی اگر زمام نگارش شرح حال هر کسی در دست خودش باشد آیا اطمینان دارید که از راه حق منحرف نشده و در طریق باطل نیفتد، یعنی فضایل خود را يك بر هزار نکوید و ازینراه بتألیف کامل شما نقصان وارد نکند؟

من چون از خود ایمن نیستم و «چوبید بر سر ایمان خویش میلرزم» در طریق بیان فضایل ناقص بلکه معدوم خویش وارد نشده و این قسمت را بذوق و فهم اهل ادب و عرفان واگذار کرده «ان اثارنا تدل علینا» شرح اجمالی دوره زندگی پنبجاه و دو ساله خویش را بطریق ذیل مینگارم.

روز هشتم ماه ذی حجه سال هزار و دوست و نود و هشت قمری هجری در قریه دستگرد خیارجی واقع در جنوب غربی و یکفرسنگی اصفهان متولد شده‌ام. نام حسن پدرم موسوم به قاسم مردی بسیار باهوش و امانت و ذکاوت ولی از سواد فارسی بکلی بی بهره بود: تا سن ده سالگی در مکتب دستگردجی فارسی و عربی را تا حد ممکن آموخته و آنگاه سه چهار سال بکمک پدر مشغول زراعت شده و در سنه ۱۳۱۳ هجری قمری و اوایل پانزده سالگی بترغیب معلم و اشتیاق پدر (که روانش پیوسته شاد باد) برای تحصیل بشهر اصفهان در مدرسه میرزا حسین واقع در محله بیدآباد رحل اقامت انداخته و مدت هشت نه سال تقریباً مشغول تحصیل علوم عربی و ادبی و معقول و منقول شدم گرچه حاصلی بدست نیاوردم.

در سال هزار و سیصد و بیست و چهار هجری قمری آواز دلپذیر منادی مشروطیت و آزادی ایران مرا از مدرسه خارج و بحوزه آزادی طلبانم وارد ساخت و بنظم و نثر در

روزنامه‌های آنوقت اصفهان - «پروانه» - «زاینده رود» «مقتش ایران» - «درفش کاویان» - از هیچگونه فداکاری و خدمت بوطن و آزادی کوتاهی نکردم .  
 در آغاز جنگ عمومی بگمان اینکه بر ایران سودمند است بوسیله روزنامه درفش کاویان که همان هنگام خود تأسیس کرده بودم و هم سایر جرائد از هیچگونه همراهی با آلمان و متحدین و تعرض و تهتك بمؤتلفین مضایقه نورزیده و مخصوصاً بسبب انتشار کتابچه‌ای که متضمن يك مسمط بدین مطلع بود «منفجر گشت چونار بچك حراق اروپ» دشمنی سخت کارکنان سیاسی و سپاهی انگلیس و روس را برای خود ذخیره دائمی ساختم .

انگلیسیان پس از اینکه بدستگیری سپاه روس اصفهان را بدست آورده و مرا بطرف کوهسار بختیاری فراری دیدند بخانه و علاقه خود و بستگانم دست اندازی کرده و چندتن را بحبس انداخته ناچار سال باین ستم ادامه دادند .  
 من برای تظلم از مظالم «کلنل هیک» قونسل انگلیس از بختیاری بطهران آمده و پس از دیدن احوال و اوضاع رجال سیاسی مرکز مایوس و خسته از سیاست کنسازه جسته در گوشه آنزوا بانجام وظائف ادبی خویش مشغول شدم .

در سال هزار و دوویست و نود و هشت شمسی هجری مجله ارمغان و انجمن ادبی ایران را بطهران در خانه محقر خویش تأسیس کردم و اکنون مجله سال دوازدهم را طی میکند. و چون فائده مادی ازین مجله منظور نداشتم و غرض ترویج شعر و ادب بود در هر حال صحت یا بیماری تنگدستی و گشایش - دست از کار نکشیده و تا زنده‌ام نخواهم کشید .

در دیباچه کتاب « سرگذشت اردشیر » که تقریباً هشت هزار بیت مثنوی است چون شرح حال خود را هم منظوم داشته‌ام اینک آن شرح حال را با چند قطعه و قصیده

نگاشته تقدیم میدارم ...

### از دیباچه سرگذشت اردشیر

نیم من روستائی زاده‌ای بیش  
کشاورزی به رستا پیشه‌ام بود  
بناکه داس دهقان را شکستند  
به رستا زیستم تا بودم از پیش  
همان کشت و درو اندیشه‌ام بود  
در رستا برویش قفل بستند

#### پدر

پدر کز ایزدش با‌دا روان شاد  
همی تا خوی با مردم گزیدم  
باآین استوار و در سخن راست  
بشکل آدم و خوی فرشته  
شعاروی درودن بود و کشتن  
ولیکن در نهادش هوش و بینش  
بدو داده امانت یار و اغیار  
بپاکی آمد و پاک از جهان رفت  
«حسن» چون جدخویشم نام بنهاد  
چو «قاسم» باب خود مردم ندیدم  
فرودش راستی کیهان کجی کاست  
فرشته‌وش نه خوانده نه نوشته  
نمیدانست خواندن یا نوشتن  
و دبعت هشته دست آفرینش  
خیانت زو ندیده هیچ دیار  
خوش آنکس کاینچنین آمد چنان رفت

#### مکتب دستگرد

شدم چون هفت ساله باشدم یاد  
نخستین بود استادم زنی پیر  
شدم یکساله چون همسنک استاد  
دوم استاد اگرچه دلنشین بود  
بسودای سخن طی کرده ایام  
سه ساله هرچه بود او را میسر  
که در مکتب پدر دادم با استاد  
مرا آموزگار آمد نه بس دیر  
پدر بر اوستاد دیگرم داد  
سخن پرداز و گفتار آفرین بود  
شده زان در سخن سودائیش نام  
مرا از علم و فضل آموخت یکسر

## شعر

به هشت ونه چو بالغ گشت سالم  
 شکسته بسته بیتی می سرودم  
 بمن استاد گشت از شاعری شاد  
 هنوز آن اوستاد اندر حیاست  
 بسن پانزده بسا سعی استاد  
 چو یزدان با ادب میخواست یارم  
 سخن پرداز یحیای مدرس  
 حکیمی در فنون حکمت استاد  
 فلاطون را ز حکمت یادگاری  
 بدهر ابن مقفع را نشانه  
 نشان از بوالفرج اندر صفاهان  
 دریغا گر در اصفاهان نبودی  
 اگر جز در صفاهان بود جایش  
 ولی در اصفهان مرد سخندان  
 مرا برخوان دانش پرورش داد  
 بجان مرهون آن آموزگارم  
 شنید اندر سخن سنجی نشیدم

ز موزون طبع فرخ بود قالم  
 همی در شعر رغبت میفزودم  
 تخلص «لمعه» زان شادی بمن داد  
 فرشته سیرت و قدسی صفاتست  
 پدر از ده سوی شهرم فرستاد  
 ادیبی شد بزرگ آموزگارم  
 مهین استاد دانای مدرس  
 سخن سنجی بدو جان سخن شاد  
 ارسطو را بمنطق دستیاری  
 ز جاحظ یادگار اندر زمانه  
 برین دعوی هزارانش گواهان  
 نهان لعلش چنین در کان نبودی  
 صفاهان سرمه بودی خاکپایش  
 همان چون سرمه است اندر صفاهان  
 ز آداب و فنون آب و خورش داد  
 وزان آموزگار است آنچه دارم  
 تخلص داد در گیتی وحیدم

شرح حال منظوم بسی مفصل و درین مقام گنجایش ندارد اگر توفیق طبع کتاب

«سرگذشت اردشیر» دست داد بنظر خوانندگان خواهد رسید .

## حاج میرزا یحیی دولت آبادی

در آن اوقات تیره و تاری که جمعی روحانی نمای قشری به جان و مال و ناموس مردم بیچاره اصفهان مسلط بودند و به منظور سوء استفاده و پیشرفت منویات خود احرار و آزادیخواهان و طرفداران فرهنگ و دانش پژوهان را تخطئه میکردند یکی از سادات عالیقدر و روشنفکر دولت آباد اصفهان بنام حاج میرزا هادی به مبارزه با ارتجاع برخاست و یک تنه علیه بیدادگران قیام اقدام کرد .

حاج میرزا هادی دولت آبادی پنج فرزند پسر داشت که همه آنها به پیروی از پدر والا کهرشان نشر علوم و معارف و ریشه کن ساختن اوهام و خرافات را نصب العین خود قرار داده بودند . حاج میرزا هادی سرانجام بمنظور اجرای برنامه های فرهنگی خود در محیط بزرگتری اصفهان را ترك گفت و در طهران متوطن شد . میرزا احمد دولت آبادی فرزند ارشد حاج میرزا هادی کماکان در اصفهان برمسند شرع نشست و به ارشاد و هدایت اصفهانیان اشتغال جست . سایر پسرهای حاج میرزا هادی به ترتیب سن حاج میرزا یحیی و حاج میرزا محمد علی و میرزا مهدی و میرزا علیمحمد نام داشتند که همه بخصوص صاحب ترجمه در علم و هنر و کمال و دانش و نطق و خطابه تالی و ثانی اثنین پدر بودند .

حاج میرزا یحیی دولت آبادی یکی از بنیان گذاران فرهنگ جدید ایران است و فعالیت های خستگی ناپذیر او در راه توسعه علوم و معارف مورد تصدیق رجال و بزرگان قوم میباشد .

حاج مهدیقلی خان مخبرالسلطنه (هدایت) در کتاب «خاطرات و خطرات» و



دکتر عیسی صدیق در کتاب « یادگار عمر » اقدامات حاج میرزا یحیی دولت آبادی را در این زمینه ستوده‌اند .

حتی میرزا عبدالله خان مستوفی هم که معلوم نیست مرحوم دولت آبادی چه هیمه تری به او فروخته علاقه و دل بستگی دولت آبادی را به تعلیم و تربیت نوباوگان وطن توانسته است کتمان کند منتهی نسبت به آن مرحوم ستمظریفی بخرج داده است . ملاهای قشری و آن عده معدودی که از جهل عامه سوءاستفاده میکردند بمعمول زمان به چماق تکفیر متوسل شدند ولی دولت آبادیها که هدفی جز اعتلای نام ایران و ایرانی و بسط و توسعه فرهنگ نداشتند از مشاهده نامالایمات بیم به دل ندادند و اجرای برنامه‌های فرهنگی خود را دنبال نمودند .

حاج میرزا حسن خان جابری انصاری در کتاب تاریخ ری و اصفهان مینویسد: « يك روز جمعی از عوام ساده لوح از همه جا بی خبر به اغوای چند نفر از روحانی نماها مصمم شدند خانه آقا میرزا احمد را مورد حمله قرار دهند و در ضمن غارت و یغمای اموال و اثاثیه اش خود او را نیز تلف کنند . آقا میرزا احمد ناگزیر به خانه شیخ المراقین رفت و تفنگچی های شیخ مهاجمین آشوب طلب را متفرق ساختند . »

حاج میرزا یحیی دولت آبادی هم در طهران از گزند معاندان و حسودان در امان نبود و کهنه پرستان مرتجع اقدامات او را تخطئه میکردند ولی معادات و مخالفت دشمنان آزادی در تضعیف روحیه نیرومند دولت آبادی مؤثر نمیگردید و او با دل گرمی به تعلیم و تربیت نوآموزان که کمال مطلوب او بود ادامه میداد . دولت آبادی یکی از پیشقدمان آزادی است و فرهنگیان و معارفخواهان هیچگاه زحمات او را در تأسیس مدرسه های « ادب » و « کمالیه » و « سادات » فراموش نخواهند کرد . آقای دکتر صدیق در کتاب یادگار عمر مینویسد :

« حاج میرزا یحیی دولت آبادی اغلب اوقات با کمال وقار و با روی گشاده به مدرسه کمالیه میامد و به اتفاق مرتضی خان مدیر مدرسه به کلاسها سرکشی میکرد و از درس‌هایی که داده شده بود سؤال میفرمود و کسانی را که نیکو از عهده جواب برمیامدند مورد تشویق قرار میداد و شاگردان را نصیحت میکرد. در تمام کوچه‌هایی که به مدخل مدرسه کمالیه ختم میشد بر دیوارها با گچ و زغال به خط درشت نوشته بودند (مرتضی خان مدیر مدرسه کمالیه بابی است) بعضی از اراذل را نیز تحریک میکردند که در موقع عبور از کوچه و بازار کلمات زشت بر زبان آورند. »

میرزا محمد ناظم الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان مینویسد: «متجاوز از ده سال است که من با دولت آبادیها معاشرت داشتم و در این مدت حتی ترك اولی هم از حاج میرزا یحیی ندیده‌ام و تنها تقصیر او کمالات صوری و معنوی وی میباشد که او را محسود خلایق کرده است و شأن حاج میرزا یحیی اجل از آن است که از باب و ازل تبعیت کند. »

مرحوم دولت آبادی در کتاب حیات یحیی میگوید: «از بعد از ظهور باب هر کس که دم از آزادی و حریت زد و از علوم و معارف سخن به میان آورد فی الفور دشمنان آزادی او را به فساد عقیده و لامذهبی متهم میکنند. »

دولت آبادی بدون توجه به گفته‌های عوام کالانعام و محرکین بدخواه و بدنام آنان زیر لب زمزمه میکرد و میگفت:

کفر چو منی کزاف و آسان نبود

محکم تر از ایمان من ایمان نبود

در دهر یکی چون من و آن هم کافر؟!

پس در همه دهر یک مسلمان نبود

غرض از نگارش سطور بالا این است که محصلین و معلمین دوره کنونی متوجه باشند که فرهنگیان و معارف پژوهان ادوار گذشته با چه شدايد و مشکلاتی مواجه بودند و به روح پاك آنان خاصه مرحوم دولت آبادی درود بفرستند . دولت آبادی ضمن چند سطر که سوز و گداز و ناله و آه از خلال آن هویدا است در کتاب حیات یحیی مینویسد :

« روز جشن مدرسه سادات جمعی از اراذل و اوباش به تحریک بد اندیشان تصمیم به برهم زدن جشن گرفتند و حتی به میرزا محمود خان علاءالملک وزیر علوم اهانت کردند . من هم برای اینکه حادثه ناگواری پیش نیاید اجرای مراسم جشن را موقوف نمودم . »

حاج میرزا یحیی خواهری داشت بنام صدیقه دولت آبادی که خدمات او در راه آزادی نسوان و بسط و تعمیم معارف بین طبقه اناث مشکور همگان است . صدیقه دولت آبادی به هدایت و راهنمایی برادر بزرگوارش روزنامه «زبان زنان» را در سال ۱۲۹۸ شمسی در اصفهان دایر کرد تا به این وسیله از حقوق زنها که در آن اوقات اسیر و برده مردها بودند دفاع نماید . روزنامه زبان زنان هنوز دوسه شماره بیشتر منتشر نگردیده بود که حاکم اصفهان به اصرار یکی از روحانی نماها به نام حاج آقا منیر روزنامه را توقیف کرد . بی مناسبت نیست تذکر داده شود که حاج آقا منیر همان ملائی است که حتی پدرش را نیز به فساد عقیده متهم و فتوای قتل او را صادر نمود . اسناد سخن مرحوم وحید دستگردی در شماره دهم سال اول مجله ارمغان ضمن اظهار تأسف از توقیف روزنامه زبان زنان چنین مینویسد :

«آنچه بیشتر جالب حیرت است و بر تأسف ما افزود، مشروحاً عجیب و غریبی است که از طرف یکی از آخوندهای اصفهان بنام حاج آقا منیر در یکی از جراید مرکز

به این شرح منتشر گردیده ، «مدیر زبان زنان صلیب آویخته و در تحت صلیب ترویج از طایفه ضاله بهائیه مینماید .» ، عجباً آخوندی که میان پیروان صلیب و فرقه بهائیه فرق نمیکندارد چگونه حق دارد به يك بانوی مسلمان و شرافتمند تهمت بزند ؟ آیا سزاوار نیست اورا به محاکم صالحه احضار و پس از تحقیق و محاکمه به پاس اسلام و اسلامیت و حفظ شرافت مسلمانان مجازات نمایند ؟

پس از صدور تصویبنامه مورخ اسفند ۱۳۴۱ هیئت وزیران دایر به حذف بند اول ماده دهم و بند دوم ماده سیزدهم قانون انتخابات مجلس شورای ملی مصوب شوال ۱۳۲۹ هـ . ق که مربوط به شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگانست و همچنین حذف کلمه ذکور از مواد ششم و نهم قانون انتخابات مجلس سنا مصوب ۳۹/۲/۱۴ من آرزو داشتم صدیقه دولت آبادی زنده بود و مساعی جمیل شاهنشاه آریامهر را می ستود .

استاد سخن مرحوم وحید چهل و هشت سال قبل مینویسد : « یکی از فلاسفه دانشمند آقای حاج میرزا یحیی دولت آبادی اصفهانی است . این بزرگوار در برابر طوفان حوادث و سیل سوانح سخت دوره زندگانی خود مانند کوه استقامت ورزیده و دست از وظیفه طبیعی برنداشته و تا کنون بیست کتاب بزرگ و کوچک از تألیفات او مرکب از نظم و نثر به پایان رسیده . . . آرزو مندیم که در آتیۀ نزدیک این کتب گرانبها بطبع برسد و به تاریخ شرافت و افتخارات اصفهان صفحه زرین و برجسته ای افزوده شود .»

دولت آبادی را یکی از پیشوایان مشروطه ایران باید دانست و کسانی که خواسته باشند از اقدامات او در این زمینه مستحضر شوند باید به کتابهای « انقلاب مشروطه » تألیف پرفسور برون و « تاریخ بیداری ایرانیان » نوشته محمد ناظم الاسلام

کرمانی و تاریخ احمد کسروی و تاریخ دکتر مهدی ملک زاده و تاریخ ری و اصفهان  
نگارش حاج میرزا حسن خان جابری انصاری و تاریخ مشروطه ایران تألیف دکتر  
نورالله خان دانشور علوی و جلد دوم کتاب حیات یحیی مراجعه نمایند .

حاج میرزا یحیی در دوره دوم از طرف مردم کرمان به وکالت مجلس انتخاب  
گردید ولی او چون متوجه شد که جمعی از معاندین تصمیم گرفته اند که در موقع  
طرح اعتبار نامه‌وی مجلس را مشنج کنند از وکالت استعفا داد و بر نامه مخالفان رانقش  
بر آب کرد . در همین اوقات مصمم شد که با کسب امتیاز روزنامه‌ای بنام « مجلس »  
خدمات خود را از این راه دنبال کند ولی سرانجام امتیاز این روزنامه به مرحوم سید  
محمد صادق طباطبائی داده شد .

پس از اینکه لیاخوف روسی به حکم محمد علیشاه مجلس را به توپ بست و  
میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل و حاج میرزا نصرالله ملک المتکلمین شربت شهادت  
نوشیدند و جمعی از احرار و آزادیخواهان به سیاه چال زندان افتادند دولت آبادی هم  
در معرض مخاطره قرار گرفت . او چون میدانست که پادشاه خونخوار قاجار در صدد  
قتل او میباشد مدتی از انظار پنهان شد و سرانجام به باغ پدرش به قلهک رفت . نامه‌ای  
که محمد علیشاه در همین ایام نوشته است جالب توجه میباشد :

« وزیر خارجه از قراریکه میگویند جمعیت زیادی به قلهک رفته است و در  
باغات آنجا جمعیت پر شده . نمیدانم راست است یا دروغ؟ باوجود قرارداد و نوشتجات  
رسمی دیگر نمیدانم سفارت چرا از اجتماعات قلهک جلوگیری نمیکند؟ تمام این‌ها  
بازیهای سید یحیی است و حالا تکلیف چه چیز است؟ »

چند روز بعد محمد علیشاه بوساطت سفارت انگلیس به دولت آبادی تأمین داد

و نامه‌ای بشرح زیر به وزیر خارجه نوشت :

«وزیر خارجه به سید یحیی دولت آبادی و برادرش و پدرش لازمه اطمینان را بدهید و خودش هم که میخواست مسافرتی بکند ضرری ندارد، برود. شهر رجب ۱۳۲۶» دولت آبادی پس از صدور این دستخط عازم فرنگستان شد چند ماه بود یعنی در شوال ۱۳۲۶ که او در استانبول اقامت داشت صبح میرزا هادی بدرود زندگی گفت و حاج میرزا یحیی پس از انجام مراسم سوگواری کتباً به آقا میرزا احمد برادر بزرگترش که در اصفهان بود تسلیت گفت و در ضمن متذکر شد که با بودن او حادثه مرگ پدر را نادیده خواهد گرفت. به خواهر و برادران خود نیز توصیه کرد که به منظور حفظ عزت و احترام خانواده گوی باید برادر بزرگتر را به جای پدر بشناسند و در توقیر و تکریم او کوشا باشند.

حاج میرزا یحیی پس از مدتی توقف در اروپا تصمیم به بازگشت به وطن گرفت و بعد از خلع محمدعلی میرزا عازم ایران شد و در روز پنجشنبه هفتم شوال ۱۳۲۷ به طهران رسید. دو سال بعد یعنی روز پنجشنبه سوم جمادی الثانی ۱۳۲۹ به دعوت کنگره نژادی به انگلستان رفت و در همین مسافرت بود که با پرفسور برون در تألیف تاریخ ادبی ایران کمک و معاضدت کرد. همسر دولت آبادی یعنی حمیده خانم دختر محسن خان مظفرالملک پسر ملا عبداللطیف طسوجی مترجم کتاب الف لیله و لیله بادو فرزند دختر به نام فروغ و فخرالزمان و دو اولاد پسر بنام مجدالدین و علی اکبر در این سفر همراه بودند. دولت آبادی بعد از سه سال و کسری اقامت در اروپا عازم مراجعت به ایران شد و در تاریخ هفتم شعبان ۱۳۳۲ به طهران رسید.

پس از اشتعال نایره جنگ بین الملل اول و سرایت آتش محاربات بنحاک ایران و تأسیس کمیته دفاع و حکومت موقتی که ریاست آن با مرحوم رضاقلی خان نظام السلطنه مافی بود دولت آبادی در محرم ۱۳۳۴ همراه با سایر مهاجرین به منطقه غرب واز آنجا

به خاک عثمانی رفت و در ۱۷ ذی قعدة ۱۳۳۵ برای شرکت در کنفرانس سوسیالیستها عازم استکهلم شد. سه سال بعد از حرکت از طهران یعنی در چهارم محرم ۱۳۳۷ از رود ارس گذشت و باتفاق آقای دکتر عیسی صدیق به تبریز رفت و در آنجا محمدحسن میرزا ولیعهد از هردو پذیرائی گرمی بعمل آورد.

دولت آبادی در دوره پنجم قانون گذاری که در پنجم رجب ۱۳۴۲ افتتاح شد هنگامیکه محمود آقا خان انصاری (امیر اقتدار) حاکم اصفهان بود از طرف مردم این شهر بوکالت مجلس انتخاب گردید. چندی بعد در موقع حکمرانی حسن علی کمال هدایت (نصر الملک) به اصفهان رفت و چند شب در منزل برادرزاده خود آقای حاج آقا حسام الدین که در حال حاضر درة القلادة خانواده دولت آبادی میباشد با حضور جمعی از فرهنگیان و آزادیخواهان اصفهان سخنرانی نموده و شدیداً به روحانی نماها حمله کرد. چند شب نیز به تقاضای مرحوم میرزا صادق خان انصاری و آقای ضیاء الدین جناب بترتیب در مدرسه مایه که فعلاً دبیرستان سعدی نامیده میشود و مدرسه گلپهار پیرامون لزوم توجه مردم به بسط و توسعه فرهنگ به ایراد نطق و خطاب به برداخت و راقم این سطور در همان اوقات در اصفهان بود و در همه این مجالس شرکت مینمود. جلد اول کتاب اردیبهشت که مشتمل بر بعضی از آثار منتشر و منظوم مرحوم دولت آبادی است در همین ایام منتشر گردید.

حاج میرزا یحیی دولت آبادی هدفی جز نشر علم و معرفت نداشت و در تاریخ ۲۳ فروردین ۱۳۰۹ در صحنه اول روزنامه اطلاعات مقاله مبسوطی بقلم او انتشار یافت که طی آن برای نخستین بار دو موضوع زیر با ادله قانع کننده ای مطرح شد:

۱- علاوه بر دانشجویان پسر باید دانشجویان دختر هم برای تکمیل تحصیلات

به اروپا بروند.

۲- در عین حال که دانشجویان پسر و دختر به خارج فرستاده میشوند باید در طهران دارالفنون عالی (دانشگاه) هم‌دایر کنیم تا جوانان ما استقلال فکری پیدا کنند پس از انقضای دوره پنجم دولت آبادی با خانواده عازم اروپا گردید و در آنجا به تألیف کتب مفید ادبی و اجتماعی پرداخت و اوایل تیر ۱۳۱۷ مجدداً وارد طهران شد و در باغ قلعه ملک‌موروثی پدرش سکونت اختیار کرد و روز جمعه چهارم آبان ۱۳۱۸ بسکته قلبی چشم از جهان فرو بست و طومار هشتاد سال عمر پرافتخار او که بیشتر صرف خدمات فرهنگی شده بود بهم پیچیده شد. از حوادث ناگواری که در طول زندگانی برای دولت‌آبادی اتفاق افتاد مرگ مجدالدین فرزند چهارده ساله او در دیار غربت بود که قلب آن مرحوم را جریحه‌دار ساخت. مهندس علی‌اکبر دولت‌آبادی پسر دوم مرحوم حاج میرزا یحیی نیز در جوانی ناکام شد و بسال ۱۳۲۵ در بروکسل غفلتاً چهره در نقاب خاک کشید و بازماندگان را قرین الم و اندوه ساخت.

از تألیفات حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی چهار جلد کتاب حیات یحیی را نام باید برد که جلد اول آن شرح ایام شباب و دوران تحصیل نویسنده است و تا کنون بطبع نرسیده. مجلدات دوم و سوم و چهارم این کتاب که تاریخ دوره معاصر می‌باشد به حلیه طبع آراسته گردیده و مورد استفاده ارباب علاقه‌است. تألیفات دیگر دولت‌آبادی بشرح زیر می‌باشد:

کتاب علی اولین کتاب کلاسی است که در ایران برای تدریس در مدارس جدید در هفتاد و یک سال پیش تألیف و طبع و نشر گردیده و در ردیف کتاب احمد است که عبدالرحیم طالب از تبریزی تنظیم و تدوین کرده است.

دوره زندگانی یاغصب حق اطفال - ارمغان یحیی - نهال ادب - ایران حقیقی  
 زبان فرانسه - راهنمای انتخاب حقایق - تذکر حقیقت - داستان شهرناز - سرگذشت



درویش وچنته - لبخند فردوسی - کنکرة نژادی - اردی بهشت در دو جلد شرح احوال میرزا ابوالقاسم فراهانی - شرح حال میرزا تقی خان امیر کبیر - اصفهان و بیکانگان مکتوب به اکادمی - تربیت اراده - روان نامه (این دو کتاب اخیر از کتب فلسفی است که بدستور وزارت معارف از فرانسه بفارسی ترجمه شده) آئین در ایران - زندگانی حضرت علی بن ابیطالب که تا پایان عمر به نگارش آن سرگرم بود و ناتمام ماند . از تألیفات و ترجمه های نامبرده سرگذشت درویش وچنته - لبخند فردوسی - جلد دوم اردی بهشت - اصفهان و بیکانگان - تربیت اراده - روان نامه - آئین در ایران و زندگانی حضرت علی بن ابیطالب تا کنون بطبع نرسیده و آنهایی هم که چاپ شده نسخ آن نادر و کمیاب است .

درویش همیشه نفس خود را تکفیر و تحقیر کند و ملامت از تزویر  
ناشرارت نکند ، خودپسند و مردم آزار نکرده ، به پیشوائی عوام فریفته  
نماند ، گواهی ناحق ندهد ، چیزی نفهمیده نکوید با اختیار حسد  
نورزد ، با برتبه مردم نزند ، بخودنمائی ابطال هیچ حقی نکند ، و باسم  
دین بیدینی را پیشه نسازد . فقیر اغلب به نفس خود خطاب کنم که ای  
عالم بی عمل کافر باش و مردم آزار مباش و ریا مکن و رشوه مگیر .

(صفی علیشاه)

## پنهانی بابلی

حاج محمد علی بارفروشی متخلص به پنهانی از گویندگان عصر ناصری و تحصیلات خود را خدمت حاج شیخ زین العابدین مازندرانی بیابان رسانیده و پس از سالها اقامت در عتبات عالیات بموطن خویش بارفروش معاودت وبامر تجارت پرداخت و چندین سفر بباکو و مسکو نموده و قریب دو سال هم در شهر تفلیس اقامت جست و سفرنامه‌ای در کیفیت روابط تجارتنی مازندرانیها با روسها و اوضاع و احوال مردم روس و بعضی از بلاد قفقاز و پیشرفت تمدن آنان و علل عقب ماندگی ایرانیها و کالاهای مورد پسند روسها واجناس مورد قبول مازندرانیها و حتی تعیین بهای امتعه و حوادث و رویدادهای داخله قفقاز و اخلاق و آداب مردم آنسرزمین و شرح کشتی‌رانی در بحر خزر و حیوانات شکاری و ماهیان این دریا و تعدی مأموران کمرک و غیره برشته‌نگارش در آورده که چون خود ناظر آن وقایع و سیاح آن نواحی بوده از هر لحاظ جالب و سودمند است .

حاج محمد علی این سفرنامه را بنام قهار فلیخان حاکم بارفروش در ۲۸۲ صفحه خشتی نوشته و تاریخ ختم کتاب را ( جمادی الاول سال ۱۲۸۴ هـ . ق در بلده بارفروش) ثبت نموده است .

نسخه منحصر بفرد این سفرنامه که بخط مؤلف میباشد در کتابخانه نگارنده موجود است .

حاج محمد علی در حواشی سفرنامه خود پاره‌ای از آثار نظمی خویش را هم

نوشته و در ذیل غزلی که مورخ بسال ۱۲۹۱ هـ . ق . مییاشد یادآور میشود که چون دیوان اشعارش که بالغ بر چهار هزار بیت شعر در مدح ائمه اطهار و سایر احباب بود در باد کوبه بسرقت رفت لذا آنچه در حافظه این حقیر باقی ماند با مقداری از مناقب که اخیراً در مواقع تعزیه داری خامس آل عبا از طبع پریشانم تراوش نموده در حواشی ایندفتر ثبت و امید عنایت از ارواح طیبه خاندان رسالت را در روز جزا دارم (محمدعلی) .

از سوانح زندگی محمد علی پنهانی بعد از تاریخ ۱۲۹۱ هـ . اطلاعی در دست نیست و معلوم نشد از تاریخ مذکور تا چند سال دیگر زنده بوده است . در سفاین و تذکرها ذکر از او نشده و از وی و اعقاب او هم آنچه از معمرین و همشهریانش پرسش و کنجکاوی شده کسی چیزی بیاد نداشت ( تو گوئی فرامرز هرگز نبود) .

پنهانی با آنکه پیوسته در سفر و سرگرم تجارت بود فرصتی جهت صرف تخیلات معنوی خویش نداشت و کارش با مردم بازار و از مجالست احباب فضیلت محروم بود ولی هر وقت سرو کارش با قلم می افتاد احساس و اندیشه و قریحه اش بصورتی دیگر جلوه میکرد . نثر را روان و نظم را محکم پایه گذاری مینمود ، خطش بسیار زیبا و در تلفیق کلام ماهر بود .

در دیار غربت و قتیکه بیاد وطن می افتد با سرشک دیده نهال قلم را آبیاری و صفحه دفتر را با خون دل آذین می بندد و آرزوی ترقی هموطنان و رهائی از زنجیر اسارت آنان را با نماز نیم شبان و دعای سحر گاهان از خدا می خواهد .

سفرنامه پنهانی مشحون از نوادر و لطایف و داستانهای جالب و خواندنیست . از آثار نظمیش جز آنچه را که خود در حواشی سفرنامه ثبت نموده چیزی در دست

نیست و از معاصرین خویش تنها در يك قطعه ذکرى از ( کامیاب بارفروشى شاعر )  
 بمیان آورده برای احیای آثار این سراینده گمنام دو منظومه از تراوشات طبع سلیم  
 وی را نقل مینماید .

### در منقبت حضرت زهرا (ع)

دختر طبعم بزهدان بچه جز گوهر ندارد  
 آنچنان گوهر که در کون و مکان همسر ندارد  
 گوهری انسان که گر در بر و بحر دهر کاوی  
 نیک دانی ثانی اندر بحر و اندر بر ندارد  
 گوهری انسان که نبود در جهان مثل و همالش  
 آسمان هم اینچنین گوهر بخود خاطر ندارد  
 عقل مات و فهم قاصر از چنین تابنده گوهر  
 که کمین ضوئی ز تابش خسرو خاور ندارد  
 بخ از این گوهر و حسنا ازین رخشنده گوهر  
 کس خبر از کان او جز خالق اکبر ندارد  
 گرچه پیدا شد ز صلب آدم این بیمثل گوهر  
 حاش لله بوالبشر هم بر سر این افسر ندارد  
 دور بین عقلم زند هی کای بری از هوش و دانش  
 آدم اصلا بینش اندر ذات این گوهر ندارد  
 در تفکر مانده گفتم با خرد کاخر تو بر کو  
 این چه گوهر؟ گفت مرغ عقل بال و پر ندارد

راه باریکست و فهمت نارسا کن چاره گفتم  
 جز باستمداد باری چاره ای دیگر ندارد  
 استعانت جستم از حق تا که امدادم نماید  
 ورنه این کورین چرا غم تاب این صرصر ندارد  
 ناگهان ملهم شدم از غیب کای عاری ز دانش  
 این نه گوهر ، گوهرش مقدار خاکستر ندارد  
 گفتم ای قائل اگر گوهر نه ، پس برگو چه باشد  
 که مثالش حق به سطح نوده اغبر ندارد  
 گفت کونان صور ظاهر شد از اخلاق فطرت  
 صورتی بهتر از او در صنع صورتگر ندارد  
 خواست صورتگر کز این خلقت نماید صورت خود  
 تا نکوید کس که صورت آفرین مظهر ندارد  
 حبذا بر صنع صورتگر که در این صورت انسان  
 صنعتی کرده که فهمش هیچ صنعتگر ندارد  
 بی وجود ذات پاکش خلقت ذرات یکسر  
 نوعروسی را همی ماند که خود زیور ندارد  
 تابکی در برده گویم . چیست گوهر ، کیست صورت  
 مصطفی را دخت آن کش جفت جز حیدر ندارد  
 نخل  
 مه دو هفته ام از چهره تا نقاب گرفت  
 هزار عیب جمالش بر آفتاب گرفت

نشاط مستیش از سر نمی‌رود تا حشر  
 کسیکه از لب آن نوش لب شراب گرفت  
 نموده خال سیه جای بر بناگوشش  
 خطا نگر که چسان تکیه بر صواب گرفت  
 زخون بیگنهان خواست می بهشیاری  
 بغمزه از دل شوریده‌ام کباب گرفت  
 بسوخت ریشه عمرم ز آتش عشقش  
 در آزمان که چو مه جا برختخواب گرفت  
 سئوال بوسه چو (پنهانی) از لبش کردم  
 بزهر خند لبانش بمن عتاب گرفت

روزی بغرور جوانی در راهی سخت رانده بودم و شبانگاه بیای  
 کریوه سست مانده پیرمردی ضعیف از پی کاروان همی آمد و گفت چه  
 خسبی که نه جای خفتن است گفتم چون روم که نه پای رفتن است گفت  
 نشنیده‌ای که صاحب‌دلان گفته‌اند که رفتن و نشستن به که دویدن و گسستن.

(سعدی)

## اثر : لغوتولستوی

ترجمه : محمود وحید دستگردی

## هقل و دین

یکی از دوستان نامه‌ای بمن نگاشته و ضمن مطرح ساختن سه سؤال از من خواسته است تا بدانها پاسخ گویم . سه سؤال او بشرح ذیل است :

- ۱- آیا بر مردم عادی فرض است که چون روشنفکران و عقلاء در باب حقیقت دین تفکر کنند و عقاید خویش را در این زمینه ابراز دارند .
- ۲- آیا اصولاً درک معنی دین امری ضروری است .
- ۳- وجدان و عقل چه هستند و هنگامیکه آدمی نسبت به مطلبی اعتقاد می‌آورد و یا در مورد آن دچار شك و تردید می‌شود آیا تحت تأثیر کدامیک از این دو عامل قرار می‌گیرد .

بنظر من سؤال دوم سؤال‌های اول و سوم را نیز شامل است . چون اگر ما در مورد معنی دین تفکر نکنیم و مفهوم آنرا درک ننمائیم عملاً نخواهیم توانست حقایق مربوط به آنرا بیان داریم و در لحظات شك و تردید میان وجدان و استدلال نادرست تفاوت نمی‌توانیم نهاد . اما در صورتیکه نیروی فکری خود را در طریق درک مفهوم دین بکار اندازیم آنگاه میتوانیم اصول آنرا بنحو احسن دریافته به روشن ساختن ازهان دیگران نیز کمک شایان کنیم . بنا بر این من صحت سؤال شما را تأیید می‌کنم و معتقد هستم که هر کسی برای آنکه وظیفه خویش را نسبت بخالق خود انجام دهد باید با استعانت از نیروی فکری خویش اصول دین را دریابد تا بتواند در طریق صواب گام بردارد و در زندگانی سعادت‌مند گردد .

در میان کارگزارانیکه بکار جاده‌سازی اشتغال دارند و از نعمت سواد بکلی بی‌بهره

اند این عقیده شایع است که محاسبات ریاضی باحقیقت مغایر است و از این جهت این محاسبات محل اعتماد نمی‌باشند این چنین عقیده‌ای ممکن است ناشی از آن باشد که این کارگران از علم ریاضی بکلی بی‌اطلاعند ولی علت آن هر چه باشد این نکته مبرهن است که این کارگران به صحت محاسبات ریاضی اعتقاد ندارند و اکثر آنان در این مورد آنچنان تعصب دارند که مباحثه و استدلال نیز آنان را قانع نتواند کرد . نظیر چنین عقیده‌ای در میان مردمی که من آنها را بی‌دین میخوانم شیوع یافته است و این قبیل مردم معتقدند که عقل نه تنها قادر نیست مسائل دینی را حل کند بلکه خود موجب گمراهی نیز می‌شود .

علت ذکر این مطلب آن بود که فکر می‌کردم شما نیز چون این افراد دچار اشتباه شده و چنین تصور نموده‌اید که از طریق عقل نمیتوان بحقیقت دین پی برد و اصولاً اعتقاد باین موضوع همانقدر عجیب است که کسی محاسبات ریاضی را قابل اعتماد نداند . خداوند عقل را در نهاد آدمی بودیعت نهاده است تا بوسیله آن هم خود را بشناسد و هم ارتباط خویش را با جهان دریابد . پس همانگونه که انسان از نیروی عقل در حل مسائل زندگی کانی کمک می‌گیرد و بدمد آن بامور عالم پی میبرد لاجرم برای دریافتن مفهوم دین نیز عقل او را بهترین راهنماست .

بعضی از مردم می‌گویند خدا را از طریق ایمان یا الهام بهتر میتوان شناخت . من با این عقیده سخت مخالفم بدلیل آنکه اگر عقل راه راست را بمان نشان ندهد از هیچ طریق دیگر نمیتوان بعمق مسأله‌ای راه برد . اگر معتقد باشیم که عقل ممیز خوبی و بدی نیست و نمیتواند ما را براه راست هدایت کند مانند آنست که بشخصی که در زیرزمینی تاریک بکمک نور چراغ دستی گام بر میدارد بگوئیم چراغ خویش را خاموش سازد و بجای روشنائی آن از چیز دیگری استفاده کند . اما ممکن است گفته شود که همه افراد انسان از نیروی تعقل و تفکر بهره‌مند نیستند و بدینجهت نمیتوانند



افکار خویش را بطور مطلوب بیان دارند و مخصوصاً در مورد مسائل مربوط به دین ممکن است دچار اشتباهات فراوان شوند. در خصوص این مطلب من به این جمله انجیل استناد می‌کنم. که میگوید «مردم عادی آنچه را که از نظر عقلاء پنهان است میدانند». این جمله تعجب‌آور نیست بلکه بعکس حاوی حقیقتی مسلم و شك‌ناکردنی است. و این حقیقت آنست که هر آدمی در جهان وظیفه‌ای دارد که باید آنرا انجام دهد و شاخص این وظیفه تنها عقل اوست و با استعانت از عقل است که میتواند به وظیفه خویش بطریق کامل رفتار کند. کسانی که به این اصل اعتقاد ندارند عمداً نخواسته‌اند از راهنمایی عقل استفاده کنند و بهمین جهت در زندگانی همیشه با مشکلات بسیار روبرو می‌شوند.

عقل در راه پرپیچ و خم زندگی هادی ماست. بوسیله آن میتوانیم حق را از باطل تشخیص دهیم، اصول دین را بشناسیم و احادیث بی‌اساس و خرافی را از حقایق جدا کنیم. پس بر هر کس واجب است که در تشخیص نیروی عقل بکوشد و پیوسته در حل غوامض و امور مهم از آن کمک گیرد تا در درک مسائل حیات و حقایق عالم موفق گردد. بنابراین آنچه مخالف عقل است مقبول نمی‌باشد و جز عقل عامل دیگری شایسته اعتماد نیست.

پس من در جواب سؤال شما می‌گویم که تأمل و تفکر در باب معنی دین و یافتن طریق صحیح زندگی مهم‌ترین و اساسی‌ترین وظیفه انسان است. اهمیت آن مخصوصاً از اینجهت است که ما را بسوی خدا رهنمون خواهد شد و ما ناگزیر از اطاعت او امر الهی خواهیم بود. شناختن خداوند از طریق خواندن کتب دینی و یا استماع سخنان واعظان بی‌عمل میسر نیست بلکه تنها عقل است که می‌تواند انسان را به بارگاه پر عظمت الهی نزدیک سازد. پیشرفت تمدن این حقیقت را روشن‌تر می‌سازد و انسان با گذشت زمان بیش از پیش متوجه این نکته میگردد که شناخت خدا و رشته پیوند او با آدمی مقدس‌ترین وظیفه‌ای است که او برعهده دارد.

خیلی خوشحال خواهم شد اگر این گفتار شما را قانع تواند کرد.

## جادوگری در ایران

این مقاله را داستان نویس معروف مرحوم  
صادق هدایت نگاشته و در مجله فرانسوی

### Le voile Disis

بچاپ رسانیده بود . اینک ترجمه آن  
بوسیله دانشمند ارجمند آقای طباطبائی  
نایینی از نظر خوانندگان گرامی میگذرد .

کیش و آئین آریا های قدیم در آغاز امر پرستش خدای یگانه بود .  
ولی چندی نگذشت که این خدای یگانه با سایر مخلوقاتس درهم آمیخت و  
آفریدگار با آفریدگانش یکی گردید و با گذشت دوران هر يك از این مظاهر خلقت  
که کور کورانه از طرف مردم بدرجه خدائی رسیده بودند از یکدیگر جدا و مشخص  
شدند و هر يك از آنها خدای مستقل و ممتازی گشتند .

در نتیجه خدای یگانه سابق جایش را بخدایان متعدد و گوناگون بعدی داد  
و آئین پاك یکتا پرستی پیش با چند تا پرستی عوض شد و وحدت بکثرت بدل گردید .  
آریا هائیکه بعد ها به هندوستان مهاجرت کردند و در آنجا پایدار شدند این  
کیش چند تا پرستی را با کلیه تشریفات آن نگهداشتند و تغییری در آن ندادند . ولی  
برای قبائل آریائی دیگر که در با کترین مانده و خوشبختانه مصلحی بنام زردشت  
پیدا شد و آنها را زود از اشتباه بیرون آورده و دوباره بکیش یکتا پرستی واداشت .  
زردشت . از تاریخ تولد زردشت خبری بما نرسیده و از زندگانی او بدرستی  
چیزی بدست ما نیامده است . جز اینکه اوهم مانند کنفوسیوس حکیم و متفکری بوده

که قصدی جز اصلاح مذهب نداشته و منظوری غیر از پاک کردن کیش و آئین پیروی نمیکرده است .

با اینکه از زندگانی زردشت چیزی نمیدانیم ولی از آثار جاویدان وی که بدست ما رسیده و نظر تحسین مارا جلب کرده است چنین برمی آید که در کلیه عقائد کهن و مذاهب قدیم هیچ کیشی بپاک کیش زردشت نبوده و هیچ آئینی شدیدتر از آئین زردشت برضد چند تا پرستی نژاد های حامی و سامی پدید نیامده است . بطوریکه بزحمت میتوانیم بکمک فکر و خرد کنونی طریقه نئی جامعتر از طریقه زردشتی بیابیم و رویه نئی مناسبتر و نزدیکتر از آن برای کشف و درک حقائق ازلی پیدا کنیم :

کتاب مقدسی که از طرف این مصلح ارجمند و یا بالهام وی تهیه شده بهترین گواه این ادعا و روشنترین نشانه نبوغ آن متفکر بزرگ است .

کتاب مقدس زردشت -

زبانشناس نامی فرانسوی هولاک آنها را به ۲۱۸ نساک تقسیم کرده که اینک نام و شرح مختصری از موضوع آنها ذکر میشود .

۱ - سیتودیشت - که دارای ۳۳ فصل و راجع ببزرگی آفرینش و مخلوقات پروردگار است که اگر موبد و شخص پاک آئین را مطابق دستور مخصوص بخواند هر آینه ملکوت اعلی بیدارش میآیند .

۲ - سیتودگر . ۲۲ فصل دارد و در خصوص راز و نیاز با خدا نیکی کردار کمک بزیر دستان و یگانگی بین نزدیکان گفتگو میکند .

۳ - وهیشت منشراه که ضمن ۲۲ فصلش از مراعات قوانین و نیات پاک و غیره سخن میراند .

۴ - بیغ . ۲۱ فصل دارد و وظائف هر کس را در برابر قانون و وسیله رسیدن

بیهشت را تعیین میکند .

۵ - دوازده همکت . راجع بشناسائی دوجهان وساکنین آن وهمچنین راجع بگفتار خدا در این باب وقیامت وباز پرس روز جراست .

۶ - نادر . که با ۳۵ فصلش ازعالم بالا و ستارگان وشکل زندگانی ساکنین آسمان و بطور کلی از کائنات بحث میکند .

۷ - لجم ۲۲ فصل دارد و در خصوص چهار پایان . شش عید بزرگ کهنبار و خلاصه آفرینش است .

۸ - رانوشتی که درآغاز ۵۰ فصل داشت ولی بیش از ۱۳ تای آن بما نرسیده از رؤسا وبزرگان وقضات مختلف خلقت وتأسيس شهرها سخن میراند .

۹ - برش . که ۱۲ فصل از ۶۰ فصل اصلی آن در دست است همینطور راجع ببزرگان و اولیای حق و حکام وهمچنین درباب گناهان و خطاهای مردم است .

۱۰ - کشاکسیراه هم ۱۵ فصل از ۶۰ فصلش اینک معلوم واز تقوی وعقل و کارهای خیر گفتگو میکند .

۱۱ - و شتاسب شاه . درآغاز ۶۰ فصل داشته که ۱۵ تای آن اکنون در دست است وراجع به پیشرفت ونفوذی است که مذهب زردشتی در زمان گشتاسب داشته است .

۱۲ - وشت که ۲۲ فصل و ۶ قسمت دارد در خصوص تعلیمات و دستورهای زردشت اطاعت قوانین و پیروی از بزرگان کیش کشت زمین و تربیت گیاهان تقسیم مردم بطبقات مختلف موبدان قضات حکیمان جنگه آوران کشاورزان بازرگانان و هنرمندان نوشته شده است .

۱۳ - سپند ۶۰ فصل در موضوع دانش لازم برای بشر و معجزات زردشت دارد

۱۴ - جرشت که از ۲۲ فصل تشکیل میشود ودر خصوص اصل انسان وزندگانی

او در بطن مادر و سر نوشتش پس از تولد است .

۱۵- بغن یشت در ضمن ۱۷ فصلش موجودات آسمانی را میستاید .

۱۶- نیاروم ۵۴ فصل دارد و راجع بدستورهای مخصوصی برای اغلب ازموارد زندگی است .

۱۷- اسپاروم به ۶۴ فصل تقسیم شده و کارهای مجاز و خوب را از کارهای غیر مجاز جدا میکند .

۱۸- دواسرجد با ۶۵ فصلش از نزدیکان و خویشاوندان از شناسائی بشر و چهارپایان گفتگو میکند .

۱۹- اسکارم ۵۲ فصل در موضوع پیشرفت حرفه و فنون تا روز قیامت دارد .

۲۰- وندیداد دارای ۲۲ فصل است .

۲۱- هدخت با ۳۰ فصلش کلیه عجائب و شکفتیهای آفرینش را شرح میدهد و معجزات و کرامات زردشت را میستاید. مذهب زردشت - آنچه از کتب مقدس برمیآید شالوده عقیده زردشت یا کیش مزدیسنی روی فکر آفرینش استوار شده و پایه علم تکوین را بنا نهاده است .

(اورمزد) که اصل نیکی است کائنات را آفریده و در نور و آتش و خورشید تجلی کرده و همین او است که پروردگار یگانه و تواناست که نه آغازی داشته و نه پایانی خواهد داشت .

گوینده شهرهای «یسنا» ویرا اینطور میستاید : ای پروردگار نورانی و روشن ای خدای بزرگ و مهربان .

توانا و بی نقص جمیل و خردمند - پاك و بی عیب که همه چیز را میدانی و همه کار میتوانی . توئی که ما را آفریده و ما را درست کرده و سیر و سیرابمان گردانده ای

## چقدر عاقل و کاملی!

با وجود این زردشت بمشکل بدی برمیخورد و چون از حل آن عاجز میشود اهریمن یعنی خدای بدی جنایت و مرگرا درست میکند بین یزدان پاک و اهریمن ناپاک جنگ و ستیز ترسناکی در میگیرد و بشر بدبخت که شاهد و تماشاگر آنست چوب سخت آنرا میخورد و بسا در این معرکه هولناک پایمال میشود.

در این نبرد عظیم یاران اورمزد ارواح آسمانی و شش «امشسپند» که بنام خوبی حقیقت عدالت شفقت ثروت و ابدیت موسومند و همچنین ایزدهائی که در همه جای عالم پراکنده و مأمور حفظ جهانند و بالاخره فرورها که شکل خالص و بیغش موجودات آسمانی و مواظب مخلوقات زمینی هستند میباشند.

از طرف دیگر اهریمن هم دارای سپاه بزرگ و توانائی از شیاطین سیاهست که زمین را همیشه در آشوب میاندازند تخم گناه و بدی را در آن میافشانند و مرگ درو میکنند در عوض شش امشسپند اورمزد اهریمن شش دروند و بجای ایزدهای اوشیاطین خاصی دارد که قدرت اینها در بدی و زشتی باندازه توانائی آنها درخوبیست. از اینرو عامل نور و روشنائی که چیزی جز خوبی و نیکی ندارد در برابر عالم تاریکی که ثمری غیر از بدی و پلیدی ندارد قرار دارد.

در نتیجه کلیه مخلوقات کائنات از ستاره ها جانداران و عناصر بیجان بجان هم افتاده و همیشه در کشاکشند.

بین این دو میدان جنگ عظیم و خوفناک انسان بیچاره واقعت که گاهی با اینطرف و گاهی با آنطرف کشیده میشود.

همین انسان محور خلقت و مقام او طور نیست که همه مخلوقات عالم بدور او گرد آمده اند و حتی سر نوشت این جدال نیکی و بدی و جنگ اورمزد و اهریمن بدست

او و پیروزی یکی بردیگری هم مربوط باوست .  
 باین جهت زردشت در اوستا دستور های چندی از قبیل اعتراف بگناه دعا و  
 نماز صدقه طهارت جسم و جان و عشق خانواده بیشتر میدهد تا از اینراها وسایل غلبه  
 اورمزد بر اهریمن فراهم شود و بدی مغلوب گردد .

زردشت بدنیای دیگری غیر از این دنیا عقیده دارد و میگوید چون مرگ نشانه  
 پیروزی اهریمن است . باین جهت جسد مرده پلید و ناپاکست و باید آنرا روی بلندی  
 گذاشت تا خورشید و پرندگان آنرا ازهم بپاشند .

پس از سه روز مرده بیدار میشود . اگر در زندگانی گناهکار و بد رفتار بوده  
 اهریمن یا یکی از همدستان پلیدش او را در کودال تاریکی میاندازند تا اینکه دوره  
 عذابش در آنجا بسر برسد . یادعای بازماندگان ویرا از آن جهنم برهاند. ولی اگر  
 در زندگیش خوب و نیکوکار بوده ایزدهای اورمزد او را بقله کوه مقدس و فضای وسیعی  
 هیبرند .

در این هنگام موجود بی اندازه زیبایی که بقشنکی و لطافت او هرگز در عالم  
 ندیده بود برابرش جلوه گر میشود که مرد نیکوکار با کمال اشتیاق و حیرت او را در  
 آغوش میگیرد و بانهایت تعجب میپرسد تو کیستی که این اندازه زیبا و رعنائی ؟ .  
 جواب میشوند که من حیات تو فکر و نیت خوب تو گفتار و کردار شایسته  
 توام که پاک و مقدس بود . من هر چند بسیار زیبا بودم ولی تو بارفتار پسندیده خودت  
 مرا بیش از پیش زیباتر ساختی بطوریکه اکنون بدین خوبی و قشنکی در برابر اور  
 مزد آشکار شده ام و سرافراز و درخشانم .

پس از این گفتار دست ویرا میگیرد و با سمانش میبرد . از این پس روح و جسم  
 که مدتی در لفافه بدن مقید بودند از قیدهای مادی رها و یکی میشوند و بسیر در ملکوت

اعلی و مشاهده جمال و جلال کبریائی خدا میپردازند و سرعت برق جهانهای بالا را در هم مینوردد .

### ( پیدایش و پیشرفت سحر )

مغان - مذهب زردشت مانند کلیه مذاهب و سنن دیگر بپاکی و صفای اولیش نماند و از طرف پیروان بانفوذ و مبلغین جاه طلبش بکلی تغییر شکل داد . نمایندگان و خلفای این کیش که به مغ موسوم بودند قدرت شگرفی بدست آوردند و طبقه بسیار مقتدر و ممتازی تشکیل دادند و بسه دسته مشخص تقسیم شدند . اربدان - پیروان مغبدان - (موبدان یا استادان) و دستور مغبدان (استادان بزرگ) .

هریک از این طبقات سه گانه میبایست ریاضتهای سخت و شگفتی از قبیل کندن چاه و بآب رساندن آن . گذشتن از آتش تیز . روزه گرفتن نهانی و اورمزد را در هوای آزاد میپرستیدند و آتش را با کترین عامل و صافی ترین مظهر پروردگار میدانستند و بنیایش آن میپرداختند .

بدین جهت پادشاهان ایران در پیروزیهایشان در جنگها هر جا معبد و علائم مذهبی میدیدند از بین میبردند و چیزی از آنها بجای نمیگذاشتند .

مغان بتأثیر اخلاقی کیش زردشت و انزوای از خلق و نظایر اینها را بجا بیاوردند و لباسهای بسیار درازی که بوسیله کمر بند پهنی بدور بدن محکم پیچیده باشد بپوشند .

همان لباسی که اکنون هم پیروان زردشت مقیم هندوستان که به پارسی یا کبر موسومند در تن میکنند .

مغها برای اجرای آداب مذهبیهای پرستشگاه و معبد خاصی نداشتند بلکه اکتفا نمیکردند بلکه پیش از تاجگذاری پادشاهی آزمایشهای مخصوصی بوی تحمیل



میکردند و بعد از بنخت نشستن او هم گریباتش را رها نمیکردند و در کلیه مقامات اداری و قضائی نفوذ داشتند و حتی اغلب بنصب مقام و قدرتی نیز میپرداختند .

از این جهت آئین مزدیسنی بیا کی و صافی آنچه در اوستا بود باقی نماند و بانفوذش در آشور و یونان بکلی تغییر شکل پیدا کرد تا اینکه ساسانیان اصلاحات چندی در آن بعمل آوردند ولی مسلمانان بطوری اصل آن را از بین بردند که زردشتیان باز-مانده حتی نام زردشت را هم فراموش کردند .

سحر - در آغاز امر یعنی هنگامیکه مغان بکیش زردشت احترام میگزاردند دوکار عمده داشتند . یکی از بین بردن جانوران پلید و پرآزار مانند مورچه مار ملخ و غیره و دیگری پیش گوئی و حدس زدن حوادث آینده از روی احشاء و امعاء حیواناتی که آنها را قربان میکردند .

هرودوت میگوید که عشق قربانی بقدری نزد مغان شدید بود که بکشتن چهار پایان تنها اکتفا نمیکردند بلکه پسران و دختران جوان را نیز بعنوان پیشکش به درگاه خدایان قربان میکردند .

این عادت بوسیله مغهای مدی و خیل پیش از هجوم ایرانیان وارد کیش مزدیسنی شد و بتدریج به آرینها هم سرایت کرد و قبایل فاتح را مقهور عقائد طائفه مغلوب گرداند بطوریکه بنا بگفته هرودوت مقام مغان بقدری بالا گرفت که هیچ آداب دینی از قربانی و غیره بدون حضور و اجازه مغان ممکن نبود .

طالع بینی زایجه شناسی دفع اجنه و شیاطین و ارواح خبیثه دعانویسی و دیگر عملیات سحری توسط مغها وارد کیش زردشت شد و آینده بینی بوسیله شاخه های بید و نی و شبیه بآنها معمول گشت در برابر جاه طلبی روز افزون و نفوذ بی پایان مغان ایرانیان همیشه ساکت نمیماندند بلکه اغلب بشورش سیاسی و انقلاب مذهبی دست

میزدند و مغها را میکشند از جمله پس از واژگون کردن اسمردیس ایرانیان بکشتار مغان پرداختند و بیادگار این روز جشن یادبود برپا ساختند .

جادوگری - همانطور که دیدیم پیدایش جادوگری و سحر و عملیات عجیب و غیرعادی آن بوسیلهٔ مغان صورت گرفت و در قرون وسطی به منتها اوج پیشرفتش رسیده بود .

دانشمندان مغ با گیاهان ساده‌ای که میشناختند زخمها و بیماریهای چندی را درمان میکردند و بوسیلهٔ شیره برخی از علفها شربت‌های مخصوصی برای تقویت مزاج طول عمر جلب دوستی و یا برای آزار دادن بکسی میساختند و حتی عملیاتی که روی مجسمهٔ مومی شخص منظوری میکردند ویرا بدردها و زخمهای مهلکی دچار می ساختند .

همچنین خیلی پیش از دانشمندان کنونی در بارهٔ تبدیل فلزات بیکدیگر مخصوصاً سرب بطلا اقدامات شکرپی کردند و با اوراد و اذکاری که خود میدانستند مطمئن بودند که میتوانند شعاع خورشید را در گودال خاکی حبس کنند و پس از چندی آن شعاع نور را بزر مبدل گردانند .

این هنرمندان از عملیات شکفت انگیز امروزی از قبیل القا انتقال فکرمانیسم ئیپنوتیسم و قدرت بی پایان آنها کاملاً باخبر بودند و حتی مانند مرتاضان کنونی هند میتوانند بخودی خود بحالت اغماء و خلع بدن فروروند و از خود بیخود شوند . صرف نظر از جنبهٔ جادوگری و جن گیری بیشتر این مغها از دانشمندان حقیقی و هنرمندان واقعی بودند .

### تأثیر سحر و جادو در کلد و آشور

اهالی بابل و نینوا نه تنها معتقد بتأثیر خوب و بد ارواح مردگان درزندگان بودند بلکه کلیه فضا و هوا را پراز موجودات ناپیدا و جنیان و پریان میدانستند و

آنها را در زندگانی زمین و ساکنان آن مؤثر می‌شمردند و شادکامی و ناکامی هر کس را بآنها نسبت می‌دادند .

در اینجا غیر ممکن است کلیه ارواح خوب یا بدی را که تصور و توهم اهالی کلدان برای خود تراشیده بود و نادانی و ترس مردم هم کمک مؤثر و بسیار بزرگی بآن میکرد شرح دهیم و هیکل‌های خیالی و وهمی آنها را که بی‌اندازه غریب و عجیب و بد هیولا بوده و روی چوب سنگ ننگین انکشتر و مهرها حک شده است ترسیم کنیم. از جمله آنها مجسمه بد ریخت و ترسناک جنی که در توهم اهالی کلدان موکل پیاد سموم عربستان بوده است اکنون در موزه لوور پاریس موجود است که روی پاهای عقبش که بچنگال عقاب ختم می‌شود ایستاده و اندام او بشکل بدن درندگان خونخوار و روی شانه‌های پهنش بالهائی بزرگ و برپیشانی‌اش شاخ است و از دهان بد تر کیش بنظر میرسد که نعره مخوفی بیرون می‌آید .

قیافه این جن بقدری نفرت انگیز و وحشت زاست که کمتر میتوان بآن نگاه کرد .

بابلیها هم نهایت کوشش را بکار میبردند که هر اندازه بتوانند اندام انسانها یا حیوانات را بد ریخت و بد ترکیب و موحش تر جلوه دهند تا بوسیله ورد و دعا‌های سحری و طلسم و جادوگری غضب این ارواح خبیثه را از خود دور و یا مهر آنها را بخود جلب کنند .

عملیات جادوگری و جن گیری و طلسم سازی و عزائم خوانی از هر قبیل در هیچ جای عالم بقدر کلدان پیشرفت و شیوع نداشته و باوجود اینکه ایران نخستین مرکز پیدایش سحر و جادوگری است بازمی بینیم که در بابل و نینوا این عملیات بحد اعلای خود رسیده و کشیشان کلدان و آشوری‌ها و شورو کیمیاگران زایچه و ستاره شناسان و جادوگران

قرون وسطی بوده اند .

کلیه کارهای جادوگری مانند نظرزدن بستن بخت و اقبال و نظائر زیاد اینها که آنقدر مردمان بیچاره قرون تاریک را بوحشت و هراس انداخته بود از کناره های فرات سرچشمه گرفته و دنیای آن زمان را سخت تحت تأثیر قرارداد بود .

نتیجه - با اینکه امروز ما از خواندن جمله های شگفت انگیز سحری و با از مشاهده هیکلهای جنهای خیالی و همچنین از عملیات جادوگری و جن گیری مغهای ایران و کلدیه میخندیم و آنها را تمسخر میکنیم با وجود این نباید فراموش کرد که تجربه های عملی و نظریات علمی همان مغان پیشرو علوم امروزی بوده و به فیزیک و شیمی کنونی منجر شده است مخصوصاً پیشرفت هائیتیسیم و ثیپنوتیسیم بما میفهماند که چندین هزار سال پیش از این هنرمندان و دانشمندی بودند که اسرار را از نهانخانه طبیعت بیرون میکشیدند و شاید روزی بیاید که ما بمهارت مغها در کشف رموز آفرینش اذعان کنیم همان رمزهایی که تازه از وجود آنها با خبر شده ایم و جسته و گریخته با آنها پی برده ایم .

بازیچه قدرت خدائیم همه

اوراست توانگری خدائیم همه

بریکد گر این زیادتى جستن چیست؟

آخر ز در یکی سرائیم همه

(شمس تبریزی)

دکتر هراند قوگاسیان

## دکتر روبن سواک

پزشکی که در ادبیات ارمنی شهرتی بسزا دارد

نوشتن برای من حکم آوازخواندن را دارد . قلم کوچک فلزیم و کاشانه خلوتم  
تنها مایه تسلی خاطر من است .



درشبهای بلند زمستان هنگامیکه شعری را بپایان میرسانم هیچکس را ازخود  
خوشبخت تر نمیدانم .

کفتار بالا ازشاعر ونویسنده ای است وارسته ومیهن دوست بنام روبن چلنگریان  
که همه آثار خود را با نام روبن سواک می نوشت متأسفانه داس بی امان و بی رحم-

ستمگران خیلی زود این فونهای ادب ارمنی را درو کرد سواک در سن سی سالگی در فاجعه سال ۱۹۱۵ کشته شد اشعار او همه از محیط گرداگردش مایه میگرفت و آئینه تمام نمای درد و رنج مردمی بود که در میان آنها میزیست. او با طبع و بیان توانا و شیوای خود گاه در وصف طبیعت و زمانی در ستایش دلاوران و سلحشوران سرزمین خود شعر میسرود.

سواک از گویندگان است که گفتنی بسیار داشت اما مرگ نا بهنگام به شاعر و نویسنده جوان فرصت نداد تا حرفهای خود را آنقدر که آرزو داشت بیان کند. مجموعه آثارش حاوی ترانه‌های کونا کونست در زمان حیاتش تنها یک مجموعه از او بنام «کتاب سرخ» بچاپ رسید. اخیراً بمناسبت هشتادمین سالگرد تولد و پنجاهمین سال درگذشتش مجموعه‌ای از آثارش در ارمنستان بچاپ رسیده است.

سواک بسال ۱۸۸۵ میلادی در دهکده‌ئی از حومه اسلامبول چشم بجهان گشود پس از طی دوران صباوت از سال ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۴ دور از زاد گاهش بسر برد و همه آثارش را در همین سالها بوجود آورد.

آموزش نخستین خود را در مدرسه «پریریان» بیابان رساند و برای کسب علم و دانش در رشته پزشکی بدانشکده طب لوزان سویس رفت و پس از شش سال از دانشکده مزبور فارغ التحصیل شد. مدتی در آلمان بسر برد آنگاه در سال ۱۹۱۴ به اسلامبول بازگشت. شهرت و طغیان احساسات سواک از اینجا شروع میشود. زیرا پس از بازگشت به زادگاه خود با یکدنیا آرزو و اشتیاقی هرجا قدم نهاد جز فریاد مظلوم و بیدادگری ظالم بگوشش نرسید. همه چیز را رو به انهدام و همه کس را اسیر چنگال دیو یأس و مقرون به در بدری و آوارگی یافت. وقتی این صحنه‌ها و وضع رقت بار هموطنانش را با طبیعت زیبا و آزادگی خاک بیگانه‌ای

که در زمان تحصیل خود دیده بود مقایسه کرد بار دیگر او را قلباً و روحاً با ملت خود همدرد و هم بیان ساخت .

سواك در سراسر عمر هرگز خود را از سرنوشت ملتش جدا نمیدانست او در در هنگام کشتار عظیم « آدنا » که در آن تعداد زیادی از هم میهنانش کشته شدند مسائل خوین و وضع نابسامان آینده ملتش را با قدرت خلاقه خود در آثارش متجلی ساخت و از اعماق درون خود گرمترین و اصیلترین احساسات و اندیشه‌های ملت خود را بیرون میریخت و در قالب شعر می‌آورد .

الا تو تو ای مام میهن توای کشور نگون بخت ، که در درون منجلابی لبالب از خون گرم ، قربانی و بازیچه و حشیمان درنده خو گشته‌ای و در میان شعله‌های سوزان جاوید و عالم گیر از خاک دود برمیخیزد ای وطن نگون بخت الا ای میهن نگون بخت که از خاکت دود برمیخیزد .

در اشعار خود از کلایه‌ها شکوه‌ها و ناله‌های مردم و انتقام آنان سخن میگوید . در اشعاری مثل « زنکها ، زنکها » و « زنکهای خطر » عید پاک و غیره شاعر طنین ناقوس کلیسا را مظهر قرنهای درازی میداند که با تسلیم و رضا و کسردار نیک گذشته است .

زنکها هنوز هم در فضا طنین می‌افکنند در حالیکه اینک ناظر کشت و کشتار هزاران انسان بیگناه هستند شاعر خواهان آنست که از این زنکهای کهنسال و بی‌آلایش بجای آهنک گریه و تسلیم سرود پیکار و انتقام بشنود .

رنج و درد و خون و کشتار روح شاعر را که واقعاً پزشک آلام درون و برون ملتش بود آزار میداد میخواست حصار تن را از هم بدرد و برفراز ملکوت پرواز کند .

آثارخون تصویرها و یادبودها . باز هم امشب . شب هنگام مرا به شکنجه و عذاب میکشند .

در میان چهار چوب روح دردمندم ، آوای ظلمت طنین میافکند . با اینهمه پایان اشعارش امیدبخش است . نه نه سپیده بر آنها خواهد دمید .

سواک با شعار میهنی خود و حال و روز و سرنوشت آینده ملت خویش هرگز رنگ سیاسی نمیداد . بلکه تنها هیجانات و آرزوهای خود را منعکس میساخت .

با مطالعه آثار گوناگونش نظیر «پیشگوئی» «این کار» «سپور» «نیایش پول» «قو» «آواز قو» و غیره بخوبی میتوان بوسعت فکر و دامنه اندیشه‌های شاعرانه او پی برد سواک معتقد بود که بشر از هنگام زادن تا لحظه مرگ از ممنوعان خود ظلم و ستم و بیداد می‌بیند . بویژه در قسمتی از اشعارش بنام «گاو بازان» بخوبی میتوان بطرز تفکر و تعمق و اندیشه‌های او در زمینه ترقی و پیشرفت روز افزون اجتماع پی برد .

در سلسله یادداشتهای «اوراق پراکنده از دفتر یادبودهای یک پزشک» سواک مسائل مهم اجتماعی زمان خود را مورد بررسی قرار میدهد و آنها را با حالت روحی و جسمی بیمارانی که روزانه در بیمارستانها و درمانگاهها بدرمانشان می‌پردازد تطبیق میدهد .

این یادداشتها (۱) که بصورت شرح حال بیماران جالب برشته تحریر درآمده است نه تنها برای پزشکان درخور توجه است بلکه نویسنده در آنها کوشیده است با پیش کشیدن مسائل کوچک و فردی راهی بسوی حل مسائل اجتماعی بگشاید .

۱- شامل ۱۲ یادداشت است که کلیه آن بوسیله نگارنده از زبان ارمنی به فارسی

ترجمه گردیده است .



سواك گاهی در اندیشه و خیال عشق و طبیعت بسر میبرد و زمانی با شور و هیجان به مسائل میهنی و همگانی میپردازد .

شب آرام و بیکران فراز آمد . به این لحظه مقدس و رویا انگیز ، چه نام زیبایی میتوان نهاد ، آه شادمان زیستن .

در سال ۱۹۱۰ شاعر نخستین و یگانه مجموعه خود را بنام « کتاب سرخ » بچاپ رساند و در نظر داشت سه مجموعه دیگر بنام « کتاب عشق » ، « برزخ » و « آخرین ارامنه » بچاپ رساند که در آنها کلیه آثار منظوم شاعر درباره سه موضوع عشق سرود طبیعت و انتقاد از شیوه غلط اجتماعی دور میزد هم چنین مجموعه او را قرا کرده از دفتر خاطرات پزشك در زمان حیاتش آماده چاپ بود که مرگ نا بهنگام او آنرا بتعویق انداخت .

سواك خیلی زود چشم از جهان بست و اگر جز این میشد شاید از درخشانترین چهره های ادبیات ارمنی بشمار میرفت داستانهایش از يك هم آهنگی درونی برخوردار است مصالح داستان نویسی موضوعات و تصاویر بصورت ابتدائی ترین شکل خود مورد استفاده او قرار میگرفت با اینهمه سواك در بند این نبود که چطور و چگونه می نویسد مهم برای او مطلبی بود که با کوشش و پوستش احساس کرده بود و متأثرش ساخته بود و لاجرم میباید نوشته میشد و نوشت . گاهی داستانهایش رنگ و حالت مقاله بخود میگردد مثلاً در حس ششم و با اینهمه درهمین جا نیز مسئله ئی را مورد بررسی قرار داده است .

از اینها که بگذریم باید اضافه کنیم که سواك خود نیز نام داستان بر - نوشته هایش نداد و تنها بذکر خاطرات يك پزشك بسنده کرده است .

روبن سواك در سال ۱۹۱۵ پس از دستگیری همراهان با هزاران محکوم بمرگ

دیگر تبعید شد و در «آنا تولی» با وضع رقت انگیز مورد شکنجه قرار گرفت و همراه دو شاعر توانا و بلند قدر ارمنی چون «دانیل و اروژان» و «سیامانتو» در دره ای نزدیک چانقرا بطرز فجیع بقتل رسید. زندگی کوتاه و مرگ نابهنگام سواک او را بعنوان يك قهرمان ملی بکشورش شناساند. سواک هرگز سرنوشت خود را از ملتش جدا نمیدانست تا جایی که در لحظه مرگ نیز در کنار آنان بود.

روبن سواک پزشکی آزموده فارغ التحصیل از دانشگاه لوزان سویس بود. ولی دوستداران ادب او را ادیبی دانا و نویسنده‌ای توانا میدانند. در تاریخ ادبیات ارمنی شخص دیگری را بنام گریگور زهراب میتوان نام برد این شخص که بلقب پاشائی از طرف دولت ترکیه مفتخر گردیده بود از وکلای مبرز دادگستری و از طرف ارامنه نماینده انتخابی در مجلس شورای ملی ترکیه بود ارامنه پیش از آنکه او را نماینده خود در برابر ترکیه بدانند نویسنده محبوب خود محسوب میکنند که او نیز در قتل عام ۱۹۱۵ بقتل رسید.

اشعار سواک نمایشگر خواسته های ملت ارمنی است که در آن همه آرمانهای درخشان و از جمله امید و میل به آزادی ارامنه بچشم میخورد اشتیاق بادامه حیات از روی دیدار آفتاب در بهندشت آسمان نیلگون شور و نشاط زندگی. عشق و ایمان. میل به کلکشت در بوستانها و شنیدن آواز خوش الحان پرندگان همه و همه سخن - هائی از زندگی شادی بخشی است که از دل پر شور شاعر جوان برمیخاست و بدلهای می نشست.

در آن زمان که ارمنستان غربی در کشمکش سخت و هولناک تقلا میکرد سواک سعی داشت که آرمانهای ملتش را با پیامی آزادی بخش در اشعارش تصویر کند هنگامیکه هموطنانش در چنگال سرنوشتی تاریک و سیاستی خونبار دست و پا میزدند

و هستی و شرافتشان لگد کوب ظلم و آزار بیگانگان میشد شاعر جوان سعفت در اندیشه نجات هم میهنانش بود و تنها برای نجات همو شعر میسرود .

سواك دریکجا ارمنستان غربی آزمان را به کشوری مانند میکند که کابوس مرگ و کرسنگی و کشتار بر همه جای آن سایه انداخته میگوید .

این کیست که بر آستانه کلبه‌ام میگردید ؟ غریبی است خوار . در بگشا .

آیا اسکلتی با چشمانی گریان از ظلمت بیرون میگذرد ؟ فحطی است . در بگشا . بر قفسه سینه‌ام تبری فرود می‌آید . کشتار است . در بگشا . . .

قهرمانان داستانهای او سر نوشتی محتوم دارند - میباید با وضعی رقت انگیز جان بسپارند - و این را خود از پیش میدانند . در داستان « موجودی سر تا پا درد » قهرمان داستان بیزشک معالجتش میگوید . لطف کنید و مرا از این زندگی نجات دهید . دنیا ما را زنده زنده بگور میکند . چرا که امید از همه و همه جا شسته‌اند و داروی همه دردهای ناگفتنی خود را در مرگ میجویند .

در داستان « زاده گناه » نویسنده سراغ جنایتهائی میرود که با سرپوش شب در هر شهری شکل میگیرد و فجایعی را برملا میکند که انسانها بخاطر هم آغوشی مرتکب میشوند .

با اینهمه سواك نویسنده‌ئی جوانست و مسائل مهم زندگی هنوز در مغزش انسجامی نیافته است . چرا که در داستانهایش . از زبان قهرمانان . يك جا از فساد اجتماع سخن میگوید و انسان را عامل هر فسادى میندازد .

گاهی محیط را بزیر مهمیز انتقاد میگیرد و زمانی بخالق همه این چیزها می‌تازد - تا جائیکه کفر میگوید با اینهمه و در عین حال دین را لازم و ضروری می‌شمارد ولی در همه اینها تنها يك مسئله است که همه جا و تا آخر هر داستان از

درخشش نمیافند و آن روح دردمند نویسنده است که از لابلای هر داستان خواننده میشود. روح دردمندی که انسان و طبیعت را دوست میدارد از رنجها و دردهائی که دامنگیر انسان گشته است متأثر و اندوهگین است اما راه بجائی نمیداند.

در داستان «دلیریم ترمنس» مردی را می بینم که برای فرار از خانه خود در مغزش مادر خود را میکشد و بچه هایش را رها میکند و وقتی از او می پرسند . پس بچه هایت از کجا امرار معاش می کنند خیلی ساده جواب میدهد « مادرشان زن زیبایی است » .

« نامه يك مرده » ادعا نامه دختران زمان ماست . دختران بی پناهی که هنوز در قرن بیستم خرید و فروش میشوند .

نویسنده در داستان دختر مرد میخوار . نتایج میخوارگی بیش از حد و اندازه را مطرح میکند و دختری را تصویر میکند که بدرخشندگی آفتاب بهاری است و رؤیا انگیز اما همین دختر از آنجا که پدری دائم الخمر دارد به بیماری صرع دچار است و سرانجام هم تمام پیکر زیبایش طعمه آتش بی امان میگردد «سواک» بعواملی که باعث میخواره شدن مرد است هیچ اشاره ئی نمیکند . حتی بآن توجهی هم ندارد چیزی را که او دیده است همانست که يك پزشك وظیفه شناس و علاقه مند بحرفه خود و نظم اجتماع می بیند و نه فراتر .

از این که بگذریم نویسنده از این نظر که پزشك است و هرروز با مرگ و میر آدمها روبروست . آدمهائی که زنده اند نفس میکشند میگویند و می خندند و دمی دیگر چون تکه سنگی خشك میشوند آنچنانکه گویا اصلا نبوده اند . و این مسئله او را بتفکر و امیدارد در بستری که هنوز از پیکر مرده ئی گرم است . بیمار تازه ئی با امید زیستن میخواهد . . . و هرروز بر روی میز آهنی خون چندین نفر پا هم در

می‌آمیزد ... و تمام این رنجها آنقدر باهم شبیه‌اند که بسختی میتوان از هم باز - شناخت ... و اینجاست که نویسنده با همه توانائیش در حرفه پزشکی به شکستی و بعد به نوامیدی دچار میشود اینکه چرا باید مرد ؟ مسئله‌ئی که قرنهاست مطرح میشود و با این همه بی‌جواب مانده است .

سواك مانند هر شاعر و نویسنده دیگر از تأثیر زمان و مکان و محیطی که در آن میزیست برکنار نبود . همانطور که یاد شد هم پای ملت زجر کشیده ورنجدیده خود تا پای جان ایستادگی کرد و تا واپسین لحظه‌های زندگی غم جانکاه ملتش را بر زبان می‌آورد .

#### وصیت اسکندر

چون اسکندر فرمان یافت گفت : مرا در تابوتی نهید و تابوت را سوراخ کنید و دست من از آن سوراخ بدر کنید کف گشاده ، و همچنان همی برید تا مردمان به بینند که اگر جهان بستم تهنی دست همی روم . و مادرم را بگوئید :

که اگر خواهی روان ما از توشادمان باشد ، غم من با کسی خور که اورا عزیزی نمرده باشد ، یا با کسی که نخواهد مردن .

(عنصر المعالی کابوس)

## انجمن ادبی حکیم نظامی

کاظم رجوی (ایزد)

### آب و آتش

- کاهی در آتش غم جانانه سوختیم .
  - کاهی بآب می ، دل دیوانه سوختیم .
  - آب درون خم نشاند آتش فراق :
  - در آب و آتش غم جانانه سوختیم .
  - آتش بجان و اشک بدامان خویشتن ،
  - چون شمع ، بی توجه پروانه سوختیم !
  - سرگشته حبیب و سراسیمه رقیب ،
  - کاهی ز خویش و گاه ز بیگانه سوختیم .
  - ورد زبان فسانه مهر فسونگران ،
  - عمری ، درین زبانه افسانه سوختیم .
  - پیمان عشق بر لب و دور از لب نکار ،
  - چون تشنه‌ای ز حسرت پیمانه سوختیم .
  - چون خم ز سوز باده پر جوش درون ،
  - لب بسته از خروش ، بمیخانه سوختیم .
  - مستانه آمدیم ز میخانه ازل ،
  - در خوابگاه هستی و مستانه سوختیم .
  - در دام دهر ، دانه مهر و وفا نبود ،
  - در خشکسال قحطی این دانه سوختیم .
- (ایزدا) چه غم که در همه عمر سوختی ؟
- شکر خدا که سرخوش و رندانه سوختیم .

گردآورده : لریکلانتری**مطالب وارده****از سخنان مهر بابا**

سرور و خرسندی حقیقی در خرسند ساختن دیگران نهفته است . دستگیری و خدمت بدیگران باید پنهانی و در خفا انجام پذیرد تا از هر گونه شائبه تظاهر و ریا برکنار باشد .

خودشناسی بزرگترین دانش و معرفت انسان است و کسیکه خود را شناخت هیچگاه غم و اندوه ظاهری بر او چیره نخواهد کردید .

از تمایلات و آرزوهای کودکانه باید پرهیز نمود تا راه ارتقاء بمدارج روحانی صاف و هموار گردد و نیل به کمال مطلوب که همانا خدا شناسی است سهل و آسان گردد .

تا میتوانید گوش باشید و کمتر زبان را بکار بیندازید زیرا که سکوت اولین قدمی است که انسان را متوجه حقیقت و کشف رموز خلقت خواهد نمود .

قلب و دل خود را از محبت غیر پروردگار بزدائید و اگر آرزوی دیدار و مشاهده او را دارید باید در دل و قلب خود جستجو نمائید تا حقیقت پروردگاری برأی العین برای شما ظاهر و آشکار گردد .

در حال غضب و شهوت هر گاه خدای را در نظر آورید هیچگاه از جاده آدمیت و مردانگی منحرف نگردیده و مرتکب لغزش و گناه نخواهید شد .

در برابر شدائد و سختیهای جسمی و روحی آزرده خاطر نباشید بلکه خدا را شکر گزار باشید که قدرت تحمل و شکیبائی بشما اعطاء کرده است .

## کرد شناسی

کتاب (کرد شناسی) شاهکار دیگری است از پژوهنده ژرف بین آقای اورنگ که تازه از چاپ در آمده . این کتاب که براساس تحقیقات عمیق و دلایل استوار تاریخی است ، پیشینه کرد ها را از لحاظ ایرانی الاصل بودن و با سایر ایرانیان آریائی نژاد همبستگی داشتن ، کاملاً روشن میسازد و میسراند که کردها همان مادها یا شاخه بزرگی از مادها هستند - در این کتاب نشان میدهد که حضرت زردشت پیغمبر باستانی ایران از میان کردها برخاسته و سرود هایش هم‌آهنگ با فرهنگ و زبان کردی است .

از نکات دیگر این کتاب ، اردشیر بابکان و بسیاری از بزرگان و دلاوران ایران باستان را از دودمان کرد بشمار آوردن ولرها را نیز از آن تیره دانستن .  
روپهم رفته کتاب مزبور دارای يك سلسله مطالب ارزنده است که مطالعه آن برای محققین لازم و سودمند میباشد .